

پیامکی برای کلاهبرداری

▪ برنده شدن
در قرعه کشی و
فروش عتیقه از
شگردهای جدید
کلاهبرداری های
کلان است
صفحات ۸ و ۹



طرح: محسن اسلامی مشهد

نجات از یخچال های سبلان

بانوی کوهنورد از حادثه ای خطرناک جان سالم به در برد

قرچک - زیباشهر

بر خیابان اصلی - تالار ستاره شهر
به متراژ ۲۵۴۰ متر بنای تجاری در حال
فعالیت با کلیه امکانات بفروش می رسد.
۰۹۱۲۱۱۵۶۸۶۷ و ۰۹۱۲۱۲۴۳۷۷۴



بازی

ماجراهای مردی که دنبال جنازه می‌گردد

داوطلبانه با مرگ

سفر به ۷۵۰ شهر و روستا

را از مرگ یا جسدی را از تباه شدن نجات بدهد: به نیروهای نظامی هم خدمت زیادی کرده‌ام. پیدا کردن سه خلبان شهید که بالگرد آنها سال ۸۷ در رودخانه بسیار بزرگ و آلوده قره‌سو سقوط کرده بود از جمله این عملیات‌ها است.

بهمین در آن ماجرا بعد از دو شبانه روز هم پیکر این سه شهید را از داخل آب بیرون آورد و هم تمام قطعات بجای مانده از این بالگرد را که در عمق رودخانه فرو رفته بود اما خودش دچار حادثه و جراحات عمیقی بر بدنش شد که کار به عمل جراحی کشید.

مرد ماجراجو ادامه می‌دهد: سال ۸۰ هم یک بالگرد دیگر در دریاچه زرین شهر اصفهان سقوط کرد و خلبان آن به شهادت رسید. در آن عملیات ۴۰ امدادگر و ۶۰ غواص دنبال جنازه گشتند ولی آن را پیدا نکردند من که رسیدم گفتم او را پیدا می‌کنم تا خانواده این شهید را از سردرگمی بیرون آورم. وارد عملیات شدم و در کمتر از ۲ ساعت جسد را پیدا کردم و بیرون آوردم.

بهمین معتقد است حس ششمی دارد که بعضی از این حوادث را پیش بینی می‌کند، از جمله حادثه اولین جسدی که از آب بیرون آورد: شب قبلش برنامه‌ای را به نام راز گل سرخ از تلویزیون نگاه می‌کردم.

مجری این برنامه شخصیت جالبی داشت. اسمش را از پسر خواهرم که کنارم نشسته بود پرسیدم گفت نامش سید جواد رضویان است. من گفتم نظریان. پسر خواهرم تاکید کرد نه رضویان. ولی عجیب بود تا صبح نام سید جواد نظریان در ذهنم می‌پیچید. تا این که صبح به دریاچه سراب نیلوفر رفتیم. کمی جلوتر دیدیم جمعیتی جمع شده است. جلو رفتیم متوجه شدیم جوانی غرق شده است و دو سرباز در حال گریه و زاری هستند. متوجه شدم غریق، دوست آنهاست. به آب پریدم و جسد را بیرون آوردم.

چون جمعیت زیادی از جمله زنان آنجا جمع شده بودند از سربازها خواستم روی جسد را با لباس خدمت وی بپوشانند. وقتی یکی از دوستانش لباس او را رویش انداخت دیدم رویش نوشته شده سرباز وظیفه جواد نظریان. خیلی متقلب شدم ولی به روی خودم نیاوردم.

بهمین تاکنون بارها تا آستانه مرگ پیش رفته است: کار من بازی بین مرگ و زندگی است. بارها شده، احساس کرده‌ام نفسم بالا نمی‌آید و فکر کرده‌ام دارم می‌میرم اما به طرز معجزه‌آسایی نجات پیدا کرده‌ام. او درباره این که اصلاً چرا دنبال چنین کار عجیب و غریبی رفته است، می‌گوید: «قصدم اشاعه فرهنگ از خودگذشتگی است و خدا هم همیشه هوایم را داشته است. این کار را تا آخر عمرم ادامه می‌دهم.»

بهمین تاکنون برای نجات جان یا یافتن جسد قربانیان حوادث مختلف تاکنون به ۵۵ شهر و بیش از ۷۰۰ روستای کشور سفر کرده ولی می‌گوید در ازای این کارها سه‌بار پول گرفته که همه آنها را صرف امور خیریه کرده است: «از نظر مادی طی این سال‌ها ضرر زیادی کرده‌ام. وسایلم از جمله قایق و سایر تجهیزاتم فرسوده یا مفقود شده و من تمام این عملیات را با وسایل شخصی خودم انجام داده‌ام. ولی هیچ‌گاه از خانواده نجات‌یافتگان یا آنهایی که جسدشان را جسته‌ام پولی تقاضا نکرده‌ام چون این کار را به قصد خدمت به خلق خدا انجام می‌دهم.»

کار پیدا کردن جسد برای بهمین آسایش نگذاشته و خواب و خوراک او را گرفته است طوری که وی حتی نتوانسته بود از دواج کند تا این که سال گذشته در چهل و پنج سالگی پای سفره عقد نشست. همسرش هم البته یار موافقی بود و به کار سخت و خطرناک وی رضایت داشت اما این کار حتی ماه عسل وی را نیمه‌کاره گذاشت.

ماجرا از آنجا شروع شد که بهمین برای ماه عسل به مشهد رفته و تازه از هتل خارج شده بود که یک مرتبه گوشی تلفن همراه وی زنگ خورد. صدای گریان زنی از آن‌سوی خط شنیده می‌شد. جوینده اجساد می‌گوید: آن زن از من می‌خواست به استان البرز بروم و جسد دخترش را از آب بیرون بیاورم. من به او گفتم برای زیارت به پابوس امام رضاع (ع) می‌روم ولی او پاسخ داد اگر شما دخترم را بیرون نیاورید خودم را می‌کشم. من هم قول مساعد دادم و دیگر به هتل هم برنگشتم و به اتفاق همسرمان جاسوار یک موتور عبوری شدیم، به فرودگاه رفتیم و از آنجا خود را به استان البرز رساندم.

بهمین بقیه ماجرا را این‌طور توضیح می‌دهد: وقتی به محل حادثه رسیدم نیروهای امدادگر زیادی آمده ولی موفق به پیدا کردن جنازه نشده بودند. خود را به آب زدم و پیکر دختر را بیرون آوردم و تحویل خانواده‌اش دادم. بعد فهمیدم این دختر شب قبل به پدرش گفته بود می‌خواهد اعضای بدنش را پس از مرگ اهدا کند.

پدرش جواب داده بود این حرف‌ها برای تو زود است. فردا صبح این دختر همراه خواهرش از طریق اینترنت برای اهدای عضو ثبت‌نام کرده و همان روز هم در آب غرق شده بود. یعنی انگار به دلش افتاده بود که باید برود.

کار بهمین نه شب می‌شناسد، نه روز، نه سرما و نه گرما. او در دل سرما و در تاریکی نیمه‌شب به کوه می‌زند یا وارد آب‌های عمیق می‌شود تا انسانی

و او دلمشغولی دیگری هم دارد؛ یافتن اجساد. وقتی کسی در رودخانه، کوه یا جاهای غیر قابل دسترسی فوت می‌شود، بهمین را خبر می‌کنند تا دنبال جسد بگردد و پیداایش کند.

نجات ۸۶ نفر از مرگ حتمی

بهمین از وقتی آن تصادف در زندگی اش پیش آمد و جان فردی را نجات داد، هرگاه به کوه می‌رفت یا تنی به آب می‌زد همیشه گوش به زنگ بود تا صدای کمک! کمک! غریقی یا افتاده از کوهی را بشنود و برای نجات حادثه‌دیده خطر را به جان بخرد اما کار او به صورت جدی از سال ۷۹ شروع شد و از آن به بعد به‌عنوان یک داوطلب در خدمت سازمان‌های امداد و نجات کشور بوده و جان ده‌ها نفر را نجات داده و جنازه صدها نفر را نیز از آب یارودخانه‌ها و سدها بیرون آورده است: تاکنون ۸۶ نفر را از مرگ حتمی نجات داده‌ام و بیش از صدها جسد را نیز از کوه‌های پرپیچ و خم، آب‌های خروشان و سدهای تاریک و عمیق بیرون آورده و تحویل خانواده‌شان داده و آنها را از سردرگمی نجات داده‌ام. وقتی فردی غرق می‌شود حس خیلی بدی به خانواده و اطرافیان او دست می‌دهد. آنها دچار نوعی سردرگمی و التهاب می‌شوند و تا وقتی جسد عزیز خود را پیدا نکنند حس بد آنها از بین نمی‌رود. از این رو بیرون آوردن جسد هم می‌تواند از شدت درد داغ‌دیدگان حوادث اینچنینی بکاهد.

زهرا جعفری

بهمین پرورش از سال ۶۸ و به صورت تصادفی پا به کاری سخت، خطرناک و پرهیجان گذاشت؛ تصادفی که جریان زندگی او را تغییر داد: به اتفاق دوستانم برای شنا به منطقه‌ای در کرمانشاه رفته بودم که یک مرتبه متوجه شدم فردی در حال دست و پا زدن در آب است و باره انداختن سر و صدا کمک می‌خواهد. من که شنا را خوب بلد بودم بلافاصله لباس‌ها را در آوردم و به آب پریدم و خودم را به او رساندم.

این مرد سرش زیر آب رفته و در حال غرق شدن بود که دستم را زیر شانه‌های وی انداختم و او را از آب بیرون آوردم. او را به خشکی بردم و عملیات احیا و نجات را انجام دادم و خوشبختانه او به هوش آمد و نجات پیدا کرد. از این که جان او را نجات دادم لذت عجیبی بردم و از این که خوشحالی بی حد و انتهای خانواده‌اش را دیدم شعف زیادی در وجودم حس کردم. به همین علت تصمیم گرفتم این کار را ادامه بدهم و اکنون سالها است به این کار مشغول هستم.

بهمین امدادگرا نیست بلکه خودش به صورت مستقل کار می‌کند و هر وقت کسی در کوه و دره گم می‌شود، خانواده‌اش یا او تماس می‌گیرند و درخواست کمک می‌کنند اما این همه کار بهمین نیست

دستگیری سارق حرفه‌ای قبل از دزدی

پرسه می‌زد و رفتاری مشکوک داشت. ماموران این مرد را تحت نظر قرار دادند تا این که وی به خانه‌ای رفت و سعی کرد با وسایلی که همراه دارد قفل در را باز کند که این موضوع باعث شد ماموران وی را بازداشت کنند. متهم در بازجویی‌ها به جرم سرقت از منازل اعتراف کرد.

ردی از آن به دست آوردند. ماموران ضمن انجام هماهنگی‌های لازم با مقام قضایی، عملیات گسترده‌ای را طراحی و اقدام به گشتزنی در محدوده‌های جرم خیز و نقاطی که احتمال سرقت می‌رفت، کردند. این اقدامات ادامه داشت تا این که یکی از واحدهای انتظامی هنگام گشتزنی فردی را مشاهده کرد که در تاریکی شب در خیابان

سارق منزل قبل از آن که بتواند نقشه‌اش را برای دزدی اجرا کند، بازداشت شد. ماموران پلیس تهران پس از وقوع چند فقره سرقت منازل به صورت ویژه به بررسی موضوع پرداختند. با توجه به نحوه سرقت‌های انجام شده و آثار به‌جای مانده از سارق، کارآگاهان موفق به شناسایی شگرد سارق شدند و توانستند

توزیع کارت اشتراک امداد خودرو با خدمات رایگان



به مناسبت دهه فجر
مهلت تا پایان بهمن ماه



شرکت امداد خودرو سراسری
البرز
اولین امداد خودرو
خصوصی سراسر کشور

برای کلیه خودروهای سبک ایرانی و خارجی
تلفن پاسخگو از سراسر کشور
۰۲۱-۶۴۲۱

• شرکت ها و یا ادارات از کل کشور جهت دریافت کارت اشتراک به صورت گروهی می توانند مستقیماً با شماره ۰۲۱۶۴۲۱ تماس حاصل فرمایند.
• مزایای دارندگان کارت اشتراک:

- ۱- امداد و حمل رایگان خودرو در سراسر کشور
 - ۲- مشاوره حقوقی رایگان برای اولین بار در کشور
 - ۳- تعمیر کلی خودرو (مکانیکی، صافکاری و نقاشی) با تخفیف ۲۰ درصدی
 - ۴- تعمیر خودرو در تعمیرگاه های طرف قرارداد به صورت نقد و قسط
 - ۵- تعمیر در محل (Home Service) با ۲۰ درصد تخفیف
 - ۶- چکاپ فصلی امدادی رایگان در محل
- هزینه کارت اشتراک امداد رایگان، به مناسبت دهه فجر با ۲۰٪ تخفیف می باشد.

• روشهای ثبت نام و درخواست کارت اشتراک:

- ۱- تکمیل فرم اشتراک ذیل (حتی کپی از فرم نیز مورد قبول است) - مراجعه به صفحه اصلی سایت و انتخاب منوی تکمیل ارسال فرم درخواست کارت اشتراک (آدرس سایت: www.sos-alborz.ir)
- ۲- تماس با شماره ۰۲۱۶۴۲۱ جهت تکمیل فرم - ارسال ایمیل به آدرس info@sos-alborz.ir

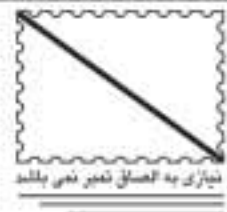


از کلیه اشخاصی که دارای دفتر بازرگانی
می باشند جهت اعطای نمایندگی در
سراسر کشور دعوت به همکاری می شود.
۶۶۵۲۶۵۱۵ و ۰۲۱-۶۶۵۲۶۲۱۲
۰۲۱-۶۴۲۱

لطفاً پس از تکمیل به نزدیکترین صندوق پستی انداخته شود. کپی فرم نیز مورد قبول است.

پست جواب قبول

هزینه پستی بر اساس قرارداد شماره ۵۳۳۳-۱۳۱۵۵ پرداخت شد.
نام شرکت: امداد خودرو سراسری البرز شماره صندوق پستی: ۱۳۱۵۵-۵۳۳۳
تلفن یا فکس: ۰۲۱-۶۶۵۲۶۵۱۰ نام شهر: تهران



فرم متقاضی اشتراک (طرح ویژه جهاد)



تاریخ

۱- مشخصات مشتری

نام و نام خانوادگی: _____
شماره (شناسنامه / ثبت): _____
شغل / نوع فعالیت سازمان: آزاد کارمند
آدرس: _____
محل صدور (شناسنامه / ثبت): _____
تلفن ثابت: _____
تلفن همراه: _____
کد اشتراک: _____
کد پستی: _____

۲- مشخصات خودرو

شماره پلاک: ایران _____
نوع خودرو: _____
رنگ: _____
سال ساخت: _____

۳- نوع کارت درخواستی

الف - کارت طرح ویژه جهاد استانی
ب - کارت طرح ویژه جهاد کشوری
• کارت طرح ویژه جهاد استانی به معنی خدمات امدادی در استان سکونت متقاضی کاملاً رایگان می باشد.
• کارت طرح ویژه جهاد کشوری به معنی خدمات امدادی در کل کشور کاملاً رایگان می باشد.

۵- گواهی مشترک:

اینجانب / سازمان _____ دارای کد رمز (سال تولد شما می باشد) _____ با آگاهی از شرایط عمومی و خصوصی کارت اشتراک امداد خودرو سراسری البرز برای وسایل نقلیه سبک خود با مشخصات خودرو ذکر شده با گواهی بردستی مندرجات و قبول شرایط خدمات فوق الاشاره، درخواست صدور کارت اشتراک را دارم.

تاریخ و امضاء



نام و تاهل: «پرویز - ن»، مجرد
سن: ۲۵ سال
تحصیلات: دبیرستان
اتهام و محل دستگیری: فروش مشروبات
الکلی - استان تهران
یگان دستگیر کننده: پلیس پیشگیری

پلیس پرویز را با شکایت اهالی یکی از مناطقی در جنوب تهران بازداشت کرد. او سر یکی از چهارراه‌ها را به پاتوق خودش و محلی برای فروش مشروبات الکلی تبدیل و برای اهالی محل مزاحمت‌هایی ایجاد کرده بود. پرویز دو برادر دارد، پدرش نگهبان یک انبار و مادرش خانه‌دار است. او می‌گوید: «پدرم یک روز در میان خانه است او هیچ وقت حال و حوصله من و برادرهایم را نداشته و ندارد؛ اصلاً هیچ وقت کاری به کارمان نداشته و ما هر جور که دل‌مان می‌خواست رفتار می‌کردیم. آدم بد اخلاقی است، البته نه این که کتک‌مان بزند، اما خوب به زور می‌شود تحملش کرد. کلاس اول دبیرستان که بودم تصمیم گرفتم ترک تحصیل کنم، فکر می‌کردم این طور راحت‌ترم. درس خیلی ضعیف بود. علاقه‌ای هم به مدرسه نداشتم و برایم مثل زندان بود. وقتی به پدرم گفتم مخالفتی نکرد، خودش فقط سواد خواندن و نوشتن دارد و به درس و مدرسه اهمیتی نمی‌دهد، مادرم هم همین‌طور است؛ البته پدرم وقتی فهمید می‌خواهم بی‌خیال مدرسه شوم گفت باید سرکار بروم. من هم قبول کردم و بعد از آن مدتی را در یک موتورسازی بودم، اما آنجا هم نماندم. فکر می‌کردم این کارها فایده‌ای ندارد برای همین هم تا زمان خدمت، بیکار برای خودم می‌گشتم و بیشتر وقت را با دوستانم می‌گذراندم. البته برای این که پولی ته جیبم باشد، گاهی وقت‌ها کارهای خرده‌ریز می‌کردم، مثلاً ماشین یکی از بچه‌ها را گاهی وقت‌ها می‌گرفتم با آن دوری در خیابان‌ها می‌زدم و یکی دو مسافر سوار می‌کردم. این کار برایم بیشتر تفریحی بود چون هم پول گشت و گذارم را جور می‌کردم و هم این که رانندگی دوست دارم. البته خیلی شانس آوردم چون آن موقع گواهینامه نداشتم و تجربی رانندگی را یاد گرفته بود.»

پسر جوان چرا دستگیر شد؟

ایراد کارهایم را نمی‌دانستم

پرویز در ادامه از آرزوهای بر باد رفته و برنامه‌های به هم ریخته‌اش می‌گوید: «می‌خواستم چند سال این‌طور کار کنم و بعد که پول گیر آوردم مغازه بزنم. می‌خواستم ساندویچی راه بیندازم. یکی از دوستان قدیمی‌ام فلافل فروشی زده و خیلی هم درآمدش خوب است، البته پدرش به او برای کرایه کردن مغازه پول داد، اما پدر من پولی نداشت. مساله این است که من در زندگی‌ام هیچ راهنمایی نداشتم، هیچ‌کس نبود که حمایت کند، درس هم نخواندم. حالا نمی‌دانم چه اتفاقی برایم می‌افتد. هر کسی یک حرفی می‌زند. یکی می‌گوید باید جریمه بدهم، یکی می‌گوید باید دیه بدهم یکی دیگر هم می‌گوید برایم زندان می‌نویسند. هر چه بشود چاره‌ای نیست، کاری که کرده‌ام نتیجه‌اش این شده و باید مراقب باشم از این به بعد کارم به چنین جاهایی نکشد، مثل این که چاره‌ای ندارم جز این که از کارگری شروع کنم.»

فکر می‌کردیم مشکلی پیش نمی‌آید تازه به خودم می‌گفتم کار بدی نمی‌کنم. کم‌کم مشتری‌های خودم را پیدا کردم. پول خوبی هم در می‌آوردم یعنی به اندازه خودم خوب بود و هر چه گیرم می‌آمد خرج تفریح و رفیق‌بازی می‌کردم و پیش خودم می‌گفتم وقتی می‌شود راحت پول در آورد چرا آدم به خودش زحمت و دردسر بدهد. روزهای خوشی بود، یعنی آن موقع این‌طور فکر می‌کردم. هیچ غمی نداشتم فقط هرازگاهی دعوا راه می‌افتاد. یکی از اهالی محل بود که خیلی گیر می‌داد، من هم جلوی کم نمی‌آوردم. بالاخره هم زهر خودش را ریخت و باعث شد دستگیر شوم. از روزی که مرا گرفتند از هیچ‌کدام از دوستان و رفیقان قدیمی خبری نیست، حتی برادرها و پدرم هم دنبالم نیامده‌اند. تازه فهمیدم این جور مواقع چه راحت پشت آدم را خالی می‌کنند.»

پرویز ادامه می‌دهد: «در همان جمع دوستانه بود که مشروبات الکلی استفاده کردم. پدرم اهل مشروب نبود، اما مواد می‌کشید البته اعتیاد نداشت هرازگاهی تفریحی برای این که به قول خودش نفسی تازه کند کمی دود می‌گرفت ولی من از مواد خوشم نمی‌آمد فقط سیگار می‌کشیدم و مشروب می‌خوردم. فکر هم نمی‌کردم این کار ایرادی داشته باشد برای خودمان خوش بودیم.»
پسر جوان در دوران سربازی سر به راه و آرام بود، اما وقتی کارت پایان خدمتش را گرفت احساس کرد وقت آن رسیده است تا گامی بلند در زندگی بردارد. او می‌گوید: «مادرم اصلاً کاری به کار من نداشت و خیالم از همه نظر راحت بود. می‌خواستم کار و باران و آسودگی راه بیندازم، برای همین با دو نفر از بچه‌ها صحبت کردم و آنها هم قبول کردند وارد کار فروش مشروب شویم.»

خط رویش کاملاً طبیعی ان ب ۰۲۲۲۹۱۹۹ - بدون هیچگونه درد و ناراحتی هزینه مناسب زیر نظر متخصص پوست و مو (به روش فوق تریکس)

کاشت مو ایلینا

با ۲ تا ۳ برابر تراکم معمولی در ایران (بیش از ۱۶ هزار تار مو در یک جلسه)

- روبت افراد کاشت شده و مشاوره رایگان با پزشک + مزوتراپی و بوتاکس
- PRP (پلاکت‌های غنی شده خون) با توانایی رشد سریع موهای ریخته شده
- حدود ۲ تا ۴ هزار تار مو در ۲ ماه
- جوانسازی صورت و برطرف کردن گودی و سیاهی دور چشم
- کاهش درد مفصل زانو و بهبود آرتروز
- همراه با ضمانت‌نامه کسب و ایمنان ویژه شهرستان‌ها
- ۸ صبح تا ۱۰ شب حتی ایام تعطیل ۸۸۶۶۲۴۳۸ (خط ویژه)
- خیابان حضرت ولیعصر (عج) ۱۰۰ متر بالاتر از میدان ونک، کوچه والی نژاد روبروی درمانگاه بیمارستان هاشمی نژاد، پلاک ۲۴ واحد ۲۸

شمال شهر - بورس واحدهای مبله

۱ و ۲ و ۳ خوابه همراه با انواع اتومبیل‌های لوکس (بدون راننده) روزانه و ماهانه ۰۹۱۲۲۴۵۰۶۱۱

مدل برق خودرو به برق شهری ۲۲۰ ولت

همه جا بریز برق در اختیار شماست فقط ۹۵۰۰۰ تومان

www.gardoone.epage.ir

جدیدترین محصولات شگفت انگیز دنیا

۰۹۱۹۹۹۱۹۰۹۸ - ۰۲۱-۴۴۱۱۵۸۹۸

نور - چمستان

املاک شعباتی زاده با کد رهگیری ویلا نوساز با تمام امکانات، نقد و اقساط نزدیک دربسا و جنگل نور یک شب اقامت رایگان

۰۹۱۱۱۲۰۱۸۲۶ و ۰۱۲۲ - ۵۴۲۲۵۴۵

www.mt-rubber.com

www.mt-rubber.com

۰۲۱-۷۶۲۲۱۰۲۶-۲۸ - ۰۲۱-۷۷۰۵۴۰۹۰ - ۰۹۱۹۸۳۹۰۷۹۲

تهرانیان س. باقری خ ۱۶ غربی سن باقری وارد بهشت پد ۲۴ تهران پوهن بلوار اتلی روبروی بازار میل قائم مجمع ترسوز

ایسی پی سی

M T Rubber

مجموعه تولیدی و بازرگانی

خیابان رباط کریم چهارراه انبار نفت

۵۱۸ متر علق تجاری با ۲ باب مغازه

۰۹۱۲۳۰۱۱۵۶۵ - ۵۵۶۶۴۸۸۷

قابل توجه پزشکان محترم

اکازیون - لیزر مهران شرق

مجهزترین مرکز تخصصی پوست، مو، زیبایی و لیزر با درآمد بسیار بالا بفروشی می‌رسد

۰۹۱۲۱۴۴۲۸۵۷

کتاب فلزیاب

۰۹۱۲۰۷۹۶۱۷

جهت دریافت رایگان کتاب و کانالوگ آدرس و شماره تلفن و کد پستی و نام و نام خانوادگی خود را به صورت کامل پیامک نمایید یا به پیامگیر اعلام فرمائید

پایگاه: ۰۹۱۹۸۳۹۰۷۹۲ - پیامگیر: ۰۲۱-۷۷۰۵۴۰۹۰ - پوهن: ۰۲۱-۷۶۲۲۱۰۲۶-۲۸

تهرانیان س. باقری خ ۱۶ غربی سن باقری وارد بهشت پد ۲۴ تهران پوهن بلوار اتلی روبروی بازار میل قائم مجمع ترسوز

کلاردشت

تعدادی قطعات متر از ۳۵۰ تا ۱۰۰۰ متر مربع داخل شهرک باب و برق و گاز و تلفن

عاقل کهن ۰۹۱۱۱۹۵۸۲۶۵

فروش کارخانه تولید شن و ماسه

دانه بندی شده در حال فعالیت ۲۳۰ هکتار

محدوده معدن مخلوط کوهی

۴۹ - ۴۶۸۱۲۵۴۸

موسسه حقوقی قانون گستر

حقی الیگانه دادگاه کار

۷۷۵۳۴۱۷۶ - ۹

گفت و گو با مردی که متهم به قتل یک معتاد است خودم را مقصر نمی دانم

سه سال قبل مردی به پلیس شکایت کرد که پسرش به نام احسان در یک مرکز ترک اعتیاد جان باخته است. او مدعی بود پسرش را به قتل رسانده‌اند، اما متهمان پرونده ادعا می‌کنند چنین چیزی صحت ندارد. کیان که متهم ردیف اول این پرونده است می‌گوید قصد کشتن کسی را نداشته و همه کسانی که در کمپ بودند فقط می‌خواستند به معتادان کمک کنند. متهم که در دادگاه کیفری استان البرز محاکمه شده است جزئیات قتل را توضیح می‌دهد.

■ مریم عفتی

چه مدتی است در زندان هستی؟
حدود دو سال. چند روز بعد از این که جسد احسان پیدا شد، زندانی شدم. در حالی که من نه قصد کشتن او را داشتم و نه این کار را کردم.

پس چرا تو را متهم به قتل کرده‌اند؟
چون من بودم او را به سمت رودخانه بردم و احسان در آنجا مرد. کسی در آن آب خفه نمی‌شود. نمی‌دانم چه شد احسان جان باخت.

چطور با مقتول آشنا شدی؟
من در یک مرکز ترک اعتیاد کار می‌کردم. احسان مددجوی ما بود و من اصلا او را نمی‌شناختم. ما تازه باهم آشنا شده بودیم و ارتباط خاصی هم با او نداشتم.

پس چرا او را با زور به رودخانه بردی؟
خودم نبودم که تصمیم به این کار گرفتم. محسن -مدیر کمپ- به من گفت احسان را برای تنبیه به رودخانه ببرم. وقتی محسن می‌خواست کاری را انجام بدهیم باید حتماً آن کار را می‌کردیم و گر نه خودمان تنبیه می‌شدیم.

مگر احسان چه کار کرده بود که مدیر کمپ می‌گفت باید تنبیه شود؟

محسن می‌گفت احسان کارهای خلاف می‌کند. ظاهراً وسایلی بچه‌ها را می‌زدید. محسن می‌گفت چند بار تذکر داده، اما فایده‌ای نداشته و حالا باید تنبیه شود.

احسان را چطور به رودخانه بردی؟
وقتی محسن گفت احسان باید تنبیه شود به احسان گفتم بیا به رودخانه برویم، اما توجهی نکرد. مجبور شدم دست و پایش را ببندم و او را با فرغون به رودخانه بردم و در آب انداختم.

فکر نمی‌کردی ممکن است غرق شود؟
جایی که او را گذاشتم مکانی نبود که غرق شود. من او را داخل حوضچه‌ای گذاشتم که برای کمپ بود و از قبل درست شده بود. محسن وقتی می‌خواست کسی را تنبیه کند او را به حوضچه می‌انداخت. عمقی نداشت.

پس چرا از آنجا به عنوان محلی برای تنبیه مددجویان استفاده می‌کردید؟

آب رودخانه خیلی سرد بود. برای همین هم از آن به عنوان تنبیه استفاده می‌شد.

کسانی که در کمپ شما بودند همگی اعتیاد داشتند و مسلماً مشکلات جسمی آنها زیاد بود. فکر نمی‌کردید قرار دادن آنها در آب سرد ممکن است باعث ایست قلبی آنها شود؟

من به مسائل پزشکی آشنایی نداشتم و باید محسن مراقب این موضوع می‌بود. من فقط دستورهای او را انجام می‌دادم.

تو مسئول اجرای این نوع تنبیه بودی؟
من با محسن کار می‌کردم. مدتی بود که استخدام شده بودم و حقوق هم می‌گرفتم، پس باید کارهایی را که می‌گفت انجام می‌دادم.

وقتی احسان را به داخل آب انداختی، او مقاومت نکرد یا از تو نخواست رهاش کنی؟
خیلی اصرار کرد این کار را نکنم. گفت دیگر دزدی نمی‌کند، اما من نمی‌توانستم به او رحم کنم. اگر این کار را می‌کردم محسن با من دعوا می‌کرد. همان‌طور که دست و پایش را بسته بودم، او را داخل حوضچه گذاشتم و گفتم بهتر است تقلا نکند و این مدت را تحمل کند. گفتم نباید دزدی می‌کرد و به هر حال تنبیه باید انجام شود و من و کارمندان دیگر هم نمی‌توانیم چیزی را تغییر دهیم و بهتر است تحمل کند.

احسان چه مدتی باید در آب می‌ماند؟
باید یک ساعت در آب می‌ماند. برای این که مطمئن شوم مشکلی برایش پیش نمی‌آید چند دقیقه‌ای هم کنارش نشستم مشکلی وجود نداشت با این که چند دقیقه‌ای التماس کرد که او را بیرون بیاورم، اما بعد ساکت شد و من هم رفتم.

کی متوجه شدی احسان مرده است؟
یک ساعت بعد که برگشتم جسد او را کف حوضچه دیدم، خیلی برایم عجیب بود که این اتفاق افتاده ما جسد را بیرون آوردیم و بعد به بیمارستان رساندیم.

کسی را داشتید که اگر مشکلی پیش آمد بیمار را احیا کند؟

محسن خودش این کارها را بلد بود. من چیزی نمی‌دانستم به هر حال اتفاقی که افتاده بود کار ما نبود باید حتماً او را به بیمارستان می‌رساندیم.

زمانی که او را به بیمارستان بردید، هنوز زنده بود؟

ما فکر می‌کردیم زنده است، اما پزشکان در بیمارستان گفتند دیگر کاری از دست‌شان بر نمی‌آید. ما هم مجبور شدیم موضوع را به پدرش بگوییم.

احسان چه مدتی در مرکز شما بستری شده بود؟

آن‌طور که محسن می‌گوید، احسان به خواسته خودش نیامده و پدرش به اجبار او را برای ترک آورده بود به همین خاطر خیلی مقاومت می‌کرد و دوست نداشت ترک کند. دقیقاً نمی‌دانم چند روز بستری بود.

چرا احسان دزدی می‌کرد؟

برای این که قصد نداشت ترک کند و می‌خواست بعد از این که از مرکز خلاص شد، دوباره مواد بخرد و بکشد، البته این چیزی بود که محسن می‌گفت. او می‌گفت کسانی که دوست ندارند ترک کنند برای این که بتوانند دوباره مواد بکشند دست به هر کاری می‌زنند و احسان یکی از آنهاست.

جایی که احسان را رها کرده بودی امکان غرق شدن وجود داشت؟

اصلاً. من خودم بارها آنجا شنا کرده بودم، عمق آن حوضچه شاید به یک متر هم نمی‌رسید. برای این کم عمق درستش کرده بودند که معتادان بتوانند



براحتی در آن شنا کنند، چون خیلی‌ها بودند که شنا نمی‌دانستند و ما برای آب‌درمانی به آنها پیشنهاد می‌دادیم در حوضچه راه بروند. غرق شدن یک آدم در آن عمق کم خیلی عجیب بود.

یعنی اگر خودت وارد آن حوضچه می‌شدی احتمال نداشت غرق شوی؟

نه امکان نداشت. من خودم بارها در آن حوضچه شنا کرده بودم.

امادست و پای احسان بسته بود نمی‌توانست خودش را بیرون بکشد؟

شرایط آن حوضچه جوری نبود که کسی در آن غرق شود من واقعا نمی‌دانم او چطور کشته شد.

قبول داری عمل تو باعث این قتل بود؟
نه قبول ندارم. من فقط خواسته محسن را اجرا

کردم و کاری هم که کردم باعث مرگ کسی نمی‌شد، بنابراین مرگ احسان خیلی به من مربوط نمی‌شود. اما عمل تو قتل عمد شناخته شده است؟
دادسرا به خاطر شکایتی که پدر احسان کرده مرا مجرم شناخته‌است. در حالی که محسن می‌گوید پدر احسان فرزندش را به زور به مرکز آورد و خودش می‌دانست وضع پسرش بد است شاید او به خاطر اعتیادی که داشت این‌طور جان داد.

یعنی اصلاً خودت را در مرگ احسان مقصر نمی‌دانی؟

قبول دارم او را به زور داخل حوضچه بردم، اما نباید زیر بار اجرای تنبیهی که محسن برای او در نظر گرفته بود، می‌رفتم و از این کار هم خیلی پشیمان هستم اما نه قصدی در مرگ احسان داشتم و نه عملی که انجام دادم، کشته بود. محسن بود که برنامه‌های کمپ را تعیین می‌کرد و من نباید پاسخگوی کارهای او باشم. پدر احسان هم می‌داند نه دشمنی با پسرش داشتم که بخوام او را بکشم و نه عمدی در این کار بود. از اتفاقی هم که افتاده متأسفم و به این خانواده تسلیت می‌گویم. امیدوارم مرا به خاطر رفتاری که با پسرشان داشتم، ببخشند.

فکر می‌کنی بتوانی از اولیای دم رضایت بگیری؟

امیدوارم آنها رضایت بدهند با این که خودم را در قتل پسرشان مقصر نمی‌دانم، اما به هر حال درخواست بخشش دارم. من در زندگی سختی‌های زیادی کشیده‌ام و برای این که بتوانم شغلی پیدا کنم و زندگی آرامی داشته باشم، خیلی تلاش کردم. قصدم هم در آوردن یک لقمه نان حلال بود.

وظیفه‌ام کمک به مددجویان بود و هر کاری که از من می‌خواستند، انجام می‌دادم. امیدوارم خانواده مقتول رضایت بدهند و بتوانم زندگی ام را در آرامش ادامه بدهم.

انواع چراغ های خورشیدی Takhfifnet
شرکت تخفیف نت

بدون نیاز به برق

کاهش هزینه برق مصرفی
مناسب برای باغ، ویلا، تالار، منازل شخصی و ...

شاخه گل رز طلا

انواع طلاهای تزئینی

• طلای ۲۴ عیار
• دارای گواهینامه
• هدیه ای ماندگار

۱۶۰/۰۰۰ تومان

۲۴/۰۰۰ تومان

۵۲/۵۰۰ تومان

۱۷۰/۰۰۰ تومان

برای خرید و یا اعمال نمایندگی با شماره های زیر تماس بگیرید.
۰۲۱-۸۸۶۰۳۰۵۶ ۰۹۱۹-۰۴۴۷۱۷۴-۸
WWW.TAKHFIFNET.IR

متهم، نماینده دادستان و مادر مقتول ماجرای قتل زن جوان را شرح می دهند

درگیری مرگبار با همسر دوم



■ مرجان لقایی

زمانی که مازیار تصمیم گرفت با ملیحه ازدواج کند فکر می کرد کمبودهای زندگی مشترک با همسر اولش را در زندگی با ملیحه جبران خواهد کرد. ملیحه جوان بود و زیبا، همین هم مازیار را با این که فرزندان بزرگ داشت به سمت او کشاند، اما این مرد بعد از چهار سال زندگی مشترک به قتل همسر دومش متهم و در شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران محاکمه شد.

نماینده دادستان تهران در مورد چگونگی تشکیل این پرونده و پیچیدگی هایی که باعث شد کشف واقعت به تعویق بیفتد، می گوید: دو سال قبل مازیار شخصاً به پلیس مراجعه کرد و مدعی شد همسرش گم شده است. گفته های این مرد حاکی از آن بود که ملیحه از خانه خارج شده و به علت نامعلومی دیگر بازنگشته است. بنابراین پلیس تحقیقات خود را آغاز

داد. ماموران همه کسانی را که احتمال می رفت با ملیحه در ارتباط و از او باخبر باشند مورد بازجویی قرار دادند، اما سرنخی به دست نیامد تا این که افسر رسیدگی کننده به این پرونده فرضیه قتل به دست مازیار مطرح کرد و او را مورد بازجویی قرار داد. مازیار سرانجام بعد از چند جلسه بازجویی اعتراف کرد همسرش را کشته و جسدش را در خانه اش دفن کرده است. وی ادامه می دهد: مازیار اعتراف کرد به خاطر درگیری های زیادی که با مقتول داشت تصمیم به قتلش گرفت و جسدش را در خانه دفن کرد. او بعد از قتل همسرش ادعای مفقود شدن او را مطرح کرد تا خانواده زن جوان علیه اش شکایت نکنند و به وی مظنون نشوند. با این حال واقعت کشف شد و متهم نه تنها به قتل اعتراف بلکه صحنه جنایت را هم بازسازی کرد. او در تمام مراحل بازجویی جزئیات قتل را توضیح

داد. ماموران همه کسانی را که احتمال می رفت با ملیحه در ارتباط و از او باخبر باشند مورد بازجویی قرار دادند، اما سرنخی به دست نیامد تا این که افسر رسیدگی کننده به این پرونده فرضیه قتل به دست مازیار مطرح کرد و او را مورد بازجویی قرار داد. مازیار سرانجام بعد از چند جلسه بازجویی اعتراف کرد همسرش را کشته و جسدش را در خانه اش دفن کرده است. وی ادامه می دهد: مازیار اعتراف کرد به خاطر درگیری های زیادی که با مقتول داشت تصمیم به قتلش گرفت و جسدش را در خانه دفن کرد. او بعد از قتل همسرش ادعای مفقود شدن او را مطرح کرد تا خانواده زن جوان علیه اش شکایت نکنند و به وی مظنون نشوند. با این حال واقعت کشف شد و متهم نه تنها به قتل اعتراف بلکه صحنه جنایت را هم بازسازی کرد. او در تمام مراحل بازجویی جزئیات قتل را توضیح

رضایت دادم

مادر ملیحه اعلام رضایت کرده است و می گوید: قصاص دامادش نمی تواند دخترش را بازگرداند. ملیحه چند سال قبل با مردی ازدواج کرد که دوستش داشت، اما آنها بعد از مدتی دچار مشکل شدند و شوهر ملیحه تصمیم گرفت از او جدا شود. دخترم سختی های زیادی را تحمل کرد. بعد از جدایی از شوهرش دچار افسردگی شدیدی شده بود. مدتی بعد از طلاق بود که متوجه شدم با مردی رابطه دارد. وقتی در مورد آن مرد پرسیدم گفت شخصی جا افتاده است و به همین خاطر هم می خواهد با او ازدواج کند.

ملیحه فکر می کرد چون مازیار چند سال از او بزرگ تر است، بنابراین می تواند شوهر خوبی برایش باشد. من چند بار به دخترم گفتم این کار را نکنند و گفتم فاصله سنی آنها خیلی زیاد است و نمی توانند رابطه خوبی با هم داشته باشند، اما ملیحه می گفت مازیار مثل شوهر قبلی اش نیست و قول داده زندگی خوبی برایش درست کند.

این زن می گوید دخترش مادر شدن را خیلی دوست داشت و یکی از دلایلی که دوباره ازدواج کرد همین مساله بود: ملیحه همیشه می گفت آرزو دارد بچه داشته باشد. به همین خاطر هم باید ازدواج می کرد. می گفت مازیار می تواند پدر خوبی برای فرزندش باشد. دخترم آنقدر به این ازدواج اصرار داشت که من دیگر چیزی نگفتم و قبول کردم. قرار شد مدتی به صورت صیغه ای همسر مازیار باشد و اگر به تفاهم رسیدند با هم به صورت دائم ازدواج کنند. فکر می کردم در این مدت از هم جدا شوند چون مازیار همسر و فرزند داشت البته می گفت همسر اولش در جریان است که با ملیحه رابطه دارد و اعتراضی ندارد. با این حال تجربه ام به من می گفت ازدواج آنها به سرانجام نمی رسد. مدتی بعد از عقد موقت بود که دخترم به من گفت باردار است. او خیلی خوشحال بود و بعد هم گفت قرار است با مازیار ازدواج دائم کند. فکر می کردم دخترم عاقبت بخیر شده و همه چیز خیلی خوب پیش می رود. با این که دوست نداشتم دخترم همسر دوم باشد، اما از این که او آنقدر راضی و خوشحال بود، خوشحال بودم.

مادر مقتول ادامه می دهد: در جریان اختلافاتی که ملیحه و مازیار داشتند نبودم. وقتی نوه ام به دنیا آمد ملیحه گفت دیگر هیچ چیز در زندگی اش نمی خواهد و حالا که بچه دار شده کاملاً خوشبخت است. گاهی او را افسرده و ناراحت می دیدم، اما هرگز چیزی در مورد اتفاقاتی که برایش افتاده بود، نمی گفت. من هم فکر می کردم دعوی زن و شوهری است و برطرف می شود. چندبار از او پرسیدم چه شده و چرا ناراحت هستی. جواب داد مسأله مهمی نیست من هم برای این که در زندگی اش دخالت نکنم، چیزی نگفتم.

این زن در مورد این که چگونه در جریان موضوع قرار گرفت، می گوید: مازیار با من تماس گرفت و گفت ملیحه گم شده است. بعد هم به پلیس خبر داد. هیچ وقت فکر نمی کردم مازیار دست به این کار زده باشد با این که می دانستم گاهی با دخترم دعوا می کند، اما هرگز فکر نمی کردم چنین کاری کرده باشد. وقتی متوجه شدم دخترم را کشته شده است انگار دنیا روی سرم خراب شد. مادر ملیحه می گوید قصاص مازیار دخترش را بر نمی گرداند و به خاطر نوه اش حاضر شده رضایت دهد. او می افزاید: وقتی مشخص شد قاتل دخترم مازیار است خیلی ناراحت بودم و می خواستم او را قصاص کنم، اما هر بار که به صورت نوه ام نگاه می کردم دخترم را در آن می دیدم. او خیلی شبیه ملیحه است. به خاطر نوه ام تصمیم گرفتم رضایت بدهم، چون او به پدر نیاز دارد هر چند مازیار مادرش را از او گرفت. من نمی خواستم ضربه ای دیگر به او بزنم و این بار من باشم که پدرش را می گیرم.

پشیمانی از قتل

مازیار می گوید از کرده اش پشیمان است: به همسر اولم گفتم که عاشق زن دیگری شده ام و او هم قبول کرد با ملیحه ازدواج کنم. من از همسر اولم بچه داشتم و فرزندم بزرگ بودند و ازدواج مجدد من نمی توانست به آنها آسیبی بزند، بنابراین با ملیحه ازدواج کردم. برای خانه و ماشین خریدم و سعی کردم زندگی خوبی داشته باشد. ما بچه دار شدیم. فکر می کردم وجود دخترمان می تواند ملیحه را خوشحال تر و راضی تر از همیشه کند، اما ملیحه کم کم شروع به اعتراض کرد. او فکر می کرد به همسر اولم بیشتر رسیدگی می کنم و بیشتر امکانات را به او می دهم در حالی که این طور نبود. چون تعداد بچه های همسر اولم بیشتر بود بنابراین مجبور بودم به او پول بیشتری بدهم. ملیحه می گفت باید هر کاری که برای خانواده اولم می کنم برای او هم انجام بدهم. همین هم باعث اختلاف ما می شد.

متهم به قتل ادامه می دهد: بارها با هم دعوا کردیم، اما هیچ وقت فکر نمی کردم کار به اینجا برسد تا این که روز حادثه ملیحه با من تماس گرفت و گفت می خواهد در مورد موضوع مهمی صحبت کند. خانه همسر اولم بودم خیلی زود خودم را به منزل ملیحه رساندم تا به حرفش گوش کنم.

وقتی به خانه اش رسیدم دعوا را شروع کرد و گفت نباید بین او و همسر اولم فرق بگذارم. دوباره بحث تکراری بین ما شروع شد. خسته ام کرده بود. گفتم نمی توان این طور ادامه داد. درگیری بین ما بالا گرفت و من که خیلی عصبانی بودم دستم را روی گلویش گذاشتم. وقتی به خودم آمدم دیگر نفس نمی کشید. باورم نمی شد چنین کاری کرده باشم. اگر کسی می فهمید که من این کار را کرده ام آبرویم می رفت و همه چیز خراب می شد.

مازیار ادامه می دهد: می دانستم زندانی می شوم، اما بیشتر فکر این که آبروی خودم و بچه هایم می رود و آنها دیگر پشتوانه ای ندارند باعث شد دروغ بگویم. از همه مهم تر سرنوشت دختر من و ملیحه برایم مهم بود. او کسی را نداشتم و خیلی تنها می شد. با پلیس تماس گرفتم و گفتم زنم گم شده است. این تنها راه بود، اما بالاخره آنها واقعت را فهمیدند. من هم مجبور شدم توضیح بدهم چگونه زنم را کشتم و جسدش را دفن کردم.

مازیار در مورد نحوه دفن کردن جسد همسرش می گوید: وقتی از مرگش مطمئن شدم کف کمد دیواری را کندم و جسد را داخل آن گذاشتم و رویش را پوشاندم، اما زمین نشست کرد. دوباره با آجر محل را پوشاندم و گچکاری کردم تا مشخص نشود، اما بعد از چهار ماه مجبور شدم واقعت را بگویم. در این مدت عذاب وجدان شدیدی داشتم و حالا هم خیلی ناراحتم. هر چند مادر ملیحه رضایت داده است، من خیلی شرم منده اش هستم و عذابی که می کشم به خاطر پاسخی است که باید چند سال دیگر به دخترمان بدهم. او قطعاً از من خواهد پرسید چرا مادرش را کشتم و من جوابی برایش ندارم.

۲ سارق منزل بعد از دستگیری به جرایمشان اعتراف کردند

ماموران پلیس تهران در حال گشتزنی در شمال شهر بودند که متوجه رفتارهای مشکوک دو مرد شدند و افسر گشت برای رفع ظن خود به آنها مراجعه کرد. هر دو مرد مشکوک به محض این که دیدند مامور پلیس به سمت آنها می آید با دستپاچگی سوار خودرویی که در همان محل پارک بود، شدند و فرار کردند. پلیس، خودروی مظنونان را که سعی داشتند با ویراژ و انجام حرکات مارپیچ از دست پلیس فرار کنند، تعقیب و پس از شلیک یک تیر، راننده را مجبور به توقف کرد. با توقف خودرو، راننده و سرنشین آن بازداشت و برای تحقیقات به کلانتری منتقل شدند که در جریان بازجویی ها به جرایم خود مبنی بر سرقت از منازل اعتراف و عنوان کردند با همدستی هم منازل خالی از سکنه را سرقت می کنند.

اعتراف به ۵ فقره زورگیری

زورگیر سابقه دار که از یک کارگر ضایعات جمع کن سرقت کرده بود بعد از دستگیری به پنج فقره زورگیری اعتراف کرد. مردی چند روز قبل نزد ماموران گشت پلیس تهران رفت و گفت دقایقی پیش در حال جمع آوری ضایعات بودم که فردی را هم را بست و با تهدید چاقو و ضرب و شتم، تلفن همراه، کیف پول و مقادیری سیم از من به سرقت برد و متواری شد. ماموران بلافاصله با گرفتن مشخصات ظاهری متهم از شاکی به گشتزنی در همان محدوده پرداختند و دقایقی بعد فردی را با مشخصات متهم، مشاهده کردند. متهم به محض مشاهده پلیس فرار را برقرار ترجیح داد. با فرار او عملیات تعقیب و گریز پلیسی آغاز شد و ماموران توانستند متهم را دستگیر کنند. با انتقال متهم به کلانتری، او که سابقه دار است مورد بازجویی قرار گرفت و به پنج فقره زورگیری اعتراف کرد.

داستان زندگی زنی که سارق بود

می خواستم عروسی کنم



ما عقد کردیم، اما خانه نداشتیم. یک هفته خانه پدر من بودیم و یک هفته خانه پدر حسن تا این که یک سال بعد آپارتمانی نقلی را کرایه کردیم. دو ماه قبلش من هم سر کار رفته بودم و در یک مغازه سبزی خردکنی کار می کردم. البته حقوق زیادی نمی گرفتم، اما کمک خرج بود. بخصوص در آن دوران که دست مان تنگ بود خیلی کمک می کرد، الان هم کار می کنم، البته در یک کترینگ آشپزی می کنم و حقوقم هم به نسبت زیاد شده است.

باران و شوهرش هنوز بچه ای ندارند. زندانی سابق می گوید: حقیقتش احساس می کنیم هنوز وقتش نشده است. بچه داشتن مسئولیت خیلی سنگینی است، آدم باید همه چیز را آماده کند تا بعد بدبختی پیش نیاید.

الان شوهرم در یک دفتر پیک موتوری کار می کند. هنوز وضع مان خوب نیست، البته این هم که آدم حتما باید پولدار باشد تا بچه دار شود غلط است، اما ما خیلی مشکلات دیگر هم داریم که حالا بهتر است زیاد توضیح ندهم.

باران معتقد است کمک والدین خودش و همسرش در موفقیت آنها برای بازگشت به زندگی تاثیر زیادی داشت، او می گوید: در زندان که بودم می دیدم خیلی ها چند بار گیر افتاده اند، مشکل اصلی شان این بود که خانواده هایشان حمایت شان نمی کردند ولی انصافا پدر و مادر من و شوهرم هیچ وقت بر خورد بدی با ما نکردند. مخالفت های اولی هم که برای ازدواج مان داشتند از سر نگرانی بود.

ما الان رابطه خیلی خوبی با خانواده هایمان داریم و خودمان هم سعی مان این است کاری نکنیم که در زندگی مان مشکلی پیش بیاید البته به قول پدرم آدم با مشکل به دنیا می آید و با مشکل می میرد، اما خدا را شکر گرفتاری بزرگ و غیر قابل حلی نداریم.

خواستگار و سوسه ام کرد و گرنه من اهل دزدی نبودم. این را باران -ت می گوید؛ زن سی و دو ساله ای که ۹ سال قبل به اتهام سرقت به زندان افتاد.

او توضیح می دهد: من در خانه پیرزنی کار می کردم که خیلی پولدار بود، آن زمان پسردایی ام خواستگارم بود او وضع مالی خوبی نداشت و برای همین هم عروسی ما مرتب عقب می افتاد تا این که سوسه ام کرد از آنجا دزدی کنم، اول قبول نکردم اما خیلی توی گوشم خواند و گولم زد، خودم می ترسیدم برای همین قرار شد من کلید یدک از خانه پیرزن بسازم تا او شبانه سرقت کند. ما خیلی راحت گیر افتادیم و هر دو زندانی شدیم.

باران می گوید: وقتی ماموران به خانه اش ریختند خیلی ترسیده بود، تمام بدنم می لرزید، تا چند روز این طور بودم. من اصلا اهل این جور کارها نبودم البته حسن هم نبود، پسردایی ام را می گویم حالا ما زن و شوهر هستیم، آن اوایل از دست حسن خیلی عصبانی بودم، پدر و مادرم هم همین طور اما هر قدر که زمان گذشت دیدم خودم هم زیاد بی تقصیر نبودم و اگر اصرار نمی کردم زودتر عروسی کنیم شاید این اتفاق نمی افتاد.

زندانی سابق توضیح می دهد: من و حسن تقریبا همزمان آزاد شدیم، حبس مان کمتر از یک سال طول کشید. وقتی بیرون آمدیم خانواده هایمان موافق نبودند ازدواج کنیم، خود من هم همین نظر را داشتم، اما حسن خیلی اصرار کرد.

روزهای اول اصلا با او حرف نمی زدم، اما کم کم قانع ام کرد و بالاخره دیدم حقیقت این است که او را دوست دارم، برای همین با پدر و مادرم صحبت کردم و خیلی این در و آن در زدم تا آنها راضی شدند. بالاخره پدر حسن برایش یک موتور خرید تا با آن کار کند.

<p>Galaxy S3 - دو سیم - بازی های رایج - صفحه تمام - لمسی</p> <p>تومان ۳۴۰۰۰۰</p>	<p>Galaxy S2 - دو سیم - صفحه ۳.۸ اینچ</p> <p>تومان ۳۴۰۰۰۰</p>	<p>iPhone 5 - تک سیم - صفحه ۴ اینچ - سنسور حرارتی - WiFi</p> <p>تومان ۳۳۰۰۰۰</p>	<p>iPhone 5 - تک سیم - صفحه ۴ اینچ - سنسور حرارتی - WiFi</p> <p>تومان ۳۳۰۰۰۰</p>	<p>iPhone 4 S - تک سیم - صفحه ۳.۵ اینچ - سنسور حرارتی - WiFi</p> <p>تومان ۳۳۰۰۰۰</p>	<p>iPhone 4 - دو سیم - صفحه ۳.۵ اینچ - سنسور حرارتی</p> <p>تومان ۳۴۰۰۰۰</p>	<p>Galaxy Note 2 - شارژ TV - WiFi - صفحه بزرگ - حالت مطالعه - لمسی</p> <p>تومان ۳۳۰۰۰۰</p>
<p>Galaxy Note 2 - سیستم عامل اندروید - سرعت تاج پای - دو سیم - صفحه نمایش ۴ اینچ</p> <p>تومان ۳۳۰۰۰۰</p>	<p>N9 - ۳.۷ اینچ - تک سیم</p> <p>تومان ۱۷۰۰۰۰</p>	<p>Galaxy pop - دو سیم - صفحه تمام - لمسی</p> <p>تومان ۱۷۰۰۰۰</p>	<p>Sony Ion - دو سیم - صفحه تمام - لمسی</p> <p>تومان ۱۷۰۰۰۰</p>	<p>B200 - دو سیم - بدنه فلزی - دارای دوربین</p> <p>تومان ۱۰۰۰۰۰</p>	<p>Sony Xperia Arc S - دو سیم - صفحه ۴ اینچ - صفحه لمسی</p> <p>تومان ۲۸۰۰۰۰</p>	<p>Xperia S - دو سیم - 1016 - دوربین ۲ - صفحه ۳.۸ اینچ</p> <p>تومان ۳۴۰۰۰۰</p>

فروش ویژه

اندروید ۴

تومان ۳۴۰۰۰۰

تلفن سفارش کالا

۰۲۱ - ۲۲ ۸۹ ۲۴ ۵۶
 ۰۲۱ - ۲۲ ۸۹ ۹۱ ۶۴
 ۰۲۱ - ۸۸ ۴۸ ۴۴ ۵۰
 ۰۲۱ - ۸۸ ۴۸ ۴۴ ۵۱
 ۰۹۱۲ - ۴۱۱ ۶۴ ۸۹

فروش ویژه انواع گوشیهای طرح اصلی، دو سیم کارت و ...

فروشگاه موبایل

ثمین

۱۲ ماه کارانتی

پیامکی برای کلاهبرداری

برنده شدن در قرعه‌کشی و فروش عتیقه از شگردهای جدید کلاهبرداری‌های کلان است



■ زهرایلیاسی

شما در قرعه‌کشی ما برنده جایزه شده‌اید. لطفاً برای دریافت جایزه مبلغ... را به شماره حساب... واریز و شماره فیش و نشانی خود را پیامک کنید. اگر این متن را در صفحه نمایشگر گوشی تلفن همراه خود دیدید، زیاد ذوق زده نشوید. حقیقت این است که این روزها شیادان با فرستادن چنین پیامک‌هایی طعمه‌های خود را فریب می‌دهند و از آنان کلاهبرداری می‌کنند. یکی از جدیدترین پرونده‌هایی که در این خصوص تشکیل شده مربوط به اعضای باندی است که با فرستادن همین پیام کوتاه از حدود چهار میلیون نفر کلاهبرداری کرده و در مجموع مبلغ ۱۲۰ میلیارد تومانی را به جیب زده‌اند. اعضای این باند که در استان زنجان سکونت داشتند با فرستادن این پیام از دریافت کنندگان می‌خواستند مبلغ ۳۰ هزار

تومان را به عنوان هزینه ارسال بسته هدایا به حساب آنها واریز کنند. سرگرد نصرت‌الله امیری رئیس پلیس فتای استان زنجان، از این پرونده به عنوان بزرگ‌ترین کلاهبرداری پیامکی کشور یاد کرده و گفته است تحقیقات برای یافتن شماره حساب‌های متهمان و شناسایی شکات ادامه دارد.

پرونده‌ای که در استان زنجان به آن رسیدگی می‌شود فقط یکی از نمونه‌های این نوع کلاهبرداری است. رضا -م مردی که توسط ماموران پلیس استان خراسان رضوی بازداشت شد وقتی تحت بازجویی قرار گرفت، گفت: من یک خط اعتباری خریدم و شروع به فرستادن پیامک کردم هیچ‌کدام از آنهایی را که برایشان پیامک می‌فرستادم نمی‌شناختم. خیلی از آنها هم جوابم را ندادند اما حدود ده نفر ادعای مرا باور کردند و پولی را که خواسته بودم واریز کردند اما من هدیه‌ای برایشان نفرستادم.

کاظم متهم دیگری است که توسط پلیس فتای استان آذربایجان غربی دستگیر شد. ماموران زمانی که خانه او را بازرسی کردند ۲۷ سیمکارت تلفن همراه، ۱۲ دستگاه گوشی، مدارک شناسایی جعلی، گواهینامه و کارت ملی افراد مختلف را یافتند. این متهم ۳۵ ساله که اتهام کلاهبرداری از ده هزار نفر را در پرونده‌اش دارد، می‌گوید: روزانه به‌طور متوسط بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر مبلغی را که خواسته بودم به حسابم واریز می‌کردند و من روزانه دو تا سه میلیون تومان درآمد داشتم.

برخی کلاهبرداران به صورت مستقیم از مردم می‌خواهند و جیبی را به شماره حساب اعلام شده واریز کنند اما عده‌ای دیگر نیز خواسته‌های متفاوت دارند. مریم یکی از مالباختگان تهرانی است که می‌گوید: وقتی پیامک را دیدم خیلی خوشحال شدم من همیشه در همه قرعه‌کشی‌هایی که از آنها باخبر

می‌شدم شرکت می‌کردم ولی هیچ‌وقت برنده نشده بودم تا این که آن اسم‌اسم دستم رسید اصلاً توجه نکردم مربوط به کدام قرعه‌کشی است فقط کارهایی را که خواسته شده بود انجام دادم. در آن پیامک نوشته شده بود باید اسم و مشخصات و شماره حسابم را همراه رمز دوم آن بفرستم تا بتواند مبلغی را که برده‌ام به من بدهند. من هم همین کار را کردم. چند روز بعد وقتی می‌خواستم حسابم را چک کنم فهمیدم موجودی‌ام خالی شده است.

این دسته از شیادان بعد از دسترسی به مشخصات و اطلاعات مربوط به حساب‌های بانکی افراد از طریق اینترنت موجودی آنها را به حساب‌هایی که خودشان افتتاح کرده‌اند واریز می‌کنند این مجرمان در اکثر موارد برای این که ردیابی و دستگیر نشوند برای افتتاح حساب از مدارک جعلی استفاده می‌کنند و نشانی‌ها و شماره تماس‌هایشان نیز صوری و

برداشت اول

بزهکاران، مشتریان امکانات تازه

■ مهدی گودرزی - آسیب‌شناس اجتماعی

بهبتر است بحث را با یک مثال آغاز کنم. پلیس تهران در ورودی‌های محدوده‌های طرح ترافیک دوربین نصب کرده است در برخی از این مناطق معتادان می‌ایستند و وقتی خودروی فاقد مجوز می‌خواهد وارد محدوده شود با گرفتن مبلغی پشت خودروی وی حرکت می‌کنند تا شماره پلاکش توسط دوربین ضبط نشود. این پدیده‌ای نو ظهور است که همزمان با نصب دوربین‌های مدار بسته به وجود آمد. کلاهبرداری‌های پیامکی را هم می‌توان از همین جنبه مدنظر قرار داد. به‌طور کلی هرگاه فناوری جدید یا مکانی تازه به وجود می‌آید یا روانه بازار می‌شود، مجرمان از مشتریان اصلی آن هستند چرا که می‌خواهند راه‌های احتمالی سوء استفاده از ابزار تازه را کشف کنند.

باشد. به همین دلیل نیز سراغ ترفندهای متفاوت و به‌روز شده می‌روند. آنها همیشه در این عرصه پیشقدم هستند به این معنی که بعد از عرضه ابزار و امکانات تازه آنها نحوه تبدیل کردن آن را به وسیله ارتکاب جرم کشف می‌کنند و بزه‌هایی را انجام می‌دهند و بعد از آن پلیس تازه متوجه موضوع می‌شود و سعی می‌کند به مقابله برخیزد. بنابراین پلیس همیشه در بر خورد با جرایم نو ظهور با مشکلاتی مواجه است اما همان‌طور که خلاقان می‌گویند از شگردهای نو استفاده کنند، پلیس نیز ابزار و روش‌های پیگیری جرم را به‌روز می‌کند.

به این ترتیب مشکلات شناسایی مجرمان از بین می‌رود و آنها نیز وقتی خطر را احساس می‌کنند باز هم شیوه‌های کار خود را تغییر می‌دهند. این از ابتدا وجود داشته و به پایان هم نخواهد رسید. بنابراین بروز پدیده‌ای موسوم به کلاهبرداری پیامکی اتفاقی عجیب و غیرقابل پیش‌بینی نیست همان‌طور که همین حالا هم باید منتظر تغییر دوباره شیوه‌های مجرمانه باشیم.

آنچه گفته شد می‌تواند چرایی گسترش کلاهبرداری‌های پیامکی را توجیه کند اما این که اصولاً چرا مجرمان نیازی به تغییر شگرد احساس می‌کنند، موضوع دیگری است. به‌طور کلی باید توجه داشت جرم هرگز در هیچ جامعه‌ای از بین نمی‌رود و آمار آن به شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن کشور و جامعه بستگی دارد. به بیان دیگر می‌توان گفت تا زمانی که انگیزه‌های مجرمانه وجود داشته باشد جرم هم انجام خواهد شد. انگیزه‌های مجرمانه را هم به هیچ‌وجه نمی‌توان به‌طور کامل از بین برد فقط می‌توان با تدوین قوانین، بالابردن سطح فرهنگ، ایجاد رفاه، حل مشکلات اقتصادی و اقدامات دیگری از این دست آن را به حداقل رساند. در شرایطی که چرخه جرم توقف‌ناپذیر است طبیعتاً بزهکاران باید به دنبال راه‌هایی بروند که کمترین هزینه و بیشترین سود را برایشان داشته

غیر واقعی است. آنها برای دستبرد به حساب بانکی شهروندان حقه دیگری را هم به کار می‌برند. یکی از این متهمان که چندی قبل توسط پلیس فتا دستگیر شد، در اعترافاتش چنین گفته است: من مردم را پای دستگاه‌های خودپرداز می‌کشاندم و به آنها می‌گفتم سیستم و شبکه ما طوری است که آنها حتما باید زبان انگلیسی را انتخاب کنند بعد آنها را طوری راهنمایی می‌کردم که با دست خودشان پول هایشان را به حساب من انتقال بدهند.

کلاهبرداران پیامکی از زودباوری و خوش خیالی طعمه هایشان نهایت بهره را می‌برند اما بعضی از آنان برای ظاهر سازی سعی می‌کنند ظواهر ترتیب دادن مسابقه و قرعه کشی را رعایت کنند. یکی از راه‌هایی که این شیادان استفاده می‌کنند، کمک گرفتن از شبکه‌های ماهواره‌ای است. کدام یک از این فیلم‌ها را بیشتر می‌پسندید؟ به نظر شما بهترین راه برای جلوگیری از بیماری‌های پوستی چیست؟ بازیگر محبوب تان کدام یک از گزینه‌های زیر است؟ و... این سوالات ساده که جواب روشن و مشخصی هم ندارند مرتب در شبکه‌های ماهواره‌ای زیر نویس می‌شوند و عده‌ای زودباور نیز جواب‌های خود را به امید دریافت جایزه به شماره‌های اعلام شده می‌فرستند و به محض دریافت پیام برنده شدن به خواسته‌های شیادان تن می‌دهند.

سرهنگ محمدخانی - رئیس پلیس فتای استان

گیلان - در این خصوص خاطر نشان کرده است: برخی افراد سودجو با پرداخت پول به مدیران شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی زبان و تهیه چند خط تلفن همراه اعتباری، با طرح سوالات بسیار ساده و آسان مسابقه پیامکی برگزار می‌کنند و پس از به دست آوردن شماره تلفن طعمه‌های خود، با اعلام این که برنده جایزه شده‌اند مبلغی را از صاحب خط تلفن همراه دریافت می‌کنند و پس از رسیدن به هدف خود، دیگر با مالباختگان تماس نمی‌گیرند و به این ترتیب در مدتی کوتاه، مبالغ زیادی را کلاهبرداری می‌کنند.

بعضی از کلاهبرداران هم پیش‌بینی‌های لازم را انجام می‌دهند تا راه را بر شکایت طعمه‌هایشان ببندند. آنها مسابقه‌ای صوری ترتیب می‌دهند و پس از دریافت پولی که آن را کارمزد و هزینه‌های بسته‌بندی و ارسال می‌نامند هدایایی نیز برای طعمه‌هایشان می‌فرستند اما ارزش این هدایا از پولی که دریافت کرده‌اند بسیار کمتر است.

کلاهبرداری‌های پیامکی شیوه و ترفند دیگری نیز دارد. «من چوپان ساده‌ای هستم که در زمین مقدار زیادی سکه پیدا کرده‌ام...» این پیامک‌ها که به پیامک‌های چوپان دروغگو معروف شده است، هنوز هم بازار گرمی دارد و اواخر ماه قبل بود که اعضای باندهی که از این ترفند استفاده می‌کردند، در همدان به دام افتادند.

اعضای این باندها با فرستادن پیامک برای شهروندان، خود را از عشایر معرفی می‌کردند و می‌گفتند تعدادی سکه‌های عتیقه و تاریخی به دست آورده‌اند و می‌خواهند آنها را با قیمت پایینی بفروشند به این ترتیب شهروندان را وسوسه می‌کردند و سکه‌های قلابی به آنان می‌دادند.

اعضای بانده دیگری که آنها هم در همدان و تقریباً همزمان با گروه اول دستگیر شدند با ارسال پیامک خود را راننده لودر پروژه‌های راه‌سازی معرفی و ادعا می‌کردند اشیای عتیقه را هنگام کار پیدا کرده‌اند. آنها با این شیوه بیش از یک میلیارد تومان از افراد زودباور کلاهبرداری کردند و اشیای عتیقه قلابی به آنان دادند.

فرهاد - مردی خوزستانی - که طعمه یکی از این باندهای کلاهبرداری شده است توضیح می‌دهد: وقتی پیامک را دیدم آن را باور کردم و پیش خودم گفتم می‌توانم سکه‌ها را ارزان بخرم و سود خوبی به جیب بزنم البته برای این که سرم کلاه نرود گفتم تا نمونه سکه‌ها را بررسی نکنم پولی نمی‌دهم فردی هم که پیامک را فرستاده بود شرطم را قبول کرد و بعد از قرار گذاشتن دو سکه به من داد که پیش چند کارشناس بردم و از اصالت‌شان مطمئن شدم بعد از آن بقیه سکه‌ها را خریدم اما همه‌شان تقلبی بودند. نمی‌دانستم چه کار باید بکنم. می‌ترسیدم شکایت کنم و پای خودم هم وسط بیاید چون بالاخره خریدن

تبصره

دانستن حقوق شخصی

مردم را از حقوق خودشان و همچنین قوانین کارآمد مطلع کنیم و دانش آنها را در این زمینه بالا ببریم. وقتی مردم بدانند بر گزاری مسابقه و قرعه‌کشی و همچنین نحوه معرفی برندگان و اعطای هدیه دارای ضوابط و مقرراتی است طبیعتاً سادگی فریب ادعاهای باطل را نمی‌خورند یا وقتی آگاه باشند خرید و فروش اشیای عتیقه جرم محسوب می‌شود کمتر وارد ماجرای می‌شوند که به چوپان دروغگو شهرت دارد.

از سوی دیگر مردم باید بدانند هرگاه حقی از آنان تضییع شد چگونه و به کجا باید شکایت ببرند و به چه طریقی خواسته خود را پیگیری کنند. اکثر مردم با مراتب این کار آشنا نیستند برای همین خیلی از مواقع با بیان این که مبلغ کلاهبرداری شده، ارزش چندانی ندارد از طرح شکایت خودداری می‌کنند و همین کار سبب می‌شود مجرمین با جسارت بیشتری به تکرار جرم ادامه بدهند. علاوه بر این موضوع مهم دیگر بحث تفکیک و طبقه‌بندی زندانیان است تا زمانی که این کار در همه زندان‌ها به بهترین شکل

■ سعید فخریان - حقوق‌دان

مجازات مجرمین یکی از راهکارهای پیشگیرانه در تکرار جرم است اما همه آن نیست. به تعبیری می‌توان گفت شرط لازم است اما کافی نیست. طبیعتاً افرادی که با ارسال پیامک دست به کلاهبرداری می‌زنند نیز مانند سایر کلاهبرداران مجازات می‌شوند و قانونگذار درباره نحوه و شگرد کلاهبرداری تفاوتی قائل نشده است اما چگونه می‌توان در مسیر پیشگیری موفق‌تر عمل کرد؟ برای رسیدن به این هدف چاره‌ای وجود ندارد جز این که

نقل قول

این توصیه‌ها جدی است

حسن کوره‌بلاغی، رئیس پلیس فتای آذربایجان غربی: اطلاعات مردم باید در ارتباط با اشکال کلاهبرداری‌های پیامکی افزایش پیدا کند تا در دام آن گرفتار نشوند.

مهدی مختاری‌نسب، رئیس پلیس فتای استان قزوین: شهروندان به خاطر داشته باشند سامی برندگان قرعه‌کشی‌ها از طریق روزنامه‌های کثیرالانتشار، سایت‌های اینترنتی معتبر یا رسانه ملی اطلاع‌رسانی می‌شود.

سرهنگ محمدخانی، رئیس پلیس فتای گیلان: برخی افراد سودجو و فرصت طلب از طریق ارسال پیامک با عناوین

ممکن انجام نشود و زندانیان جرایم مختلف در کنار یکدیگر قرار گیرند، تبادل تجربه بین آنها صورت می‌گیرد و محصول آن شیوع شگردهای مجرمانه تازه است. بنابراین باید موانع طبقه‌بندی زندانیان نیز از سر راه برداشته و امکانات لازم برای این کار مهیا شود. اقدام بعدی ساماندهی پیامک‌های تبلیغاتی است در مواردی دیده شده است کلاهبرداران پیامک‌های خود را از طریق سیستم‌های پیش‌بینی شده برای ارسال پیامک‌های تبلیغاتی ارسال می‌کنند و همین کار شائبه قانونی بودن کارشان را نزد مخاطبان بالا می‌برد. بنابراین مخابرات باید دقت بیشتری درباره ارسال پیامک‌های انبوه داشته باشد و مقررات کارآمدی را وضع کند.

موضوع مهم دیگر اقدامات پیش‌دستانه پلیس است. در حال حاضر شاهد این گونه اقدامات هستیم اما باید این کار با جدیت و امکانات بیشتری صورت گیرد و نیروی انتظامی تمام حرکات مشکوک را زیر نظر بگیرد و به عنوان مثال همین که شبکه‌ای غیرمجاز مسابقه پیامکی راه انداخت نسبت به پیگیری موضوع اقدام کند.

برداشت دوم

افزایش سطح آگاهی‌ها

ندارند اما به دست آوردن پول یا وسیله‌ای بدون زحمت برای بسیاری لذت بخش است. برخی شهروندان متأسفانه از آگاهی‌های اجتماعی لازم برخوردار نیستند. آگاهی اجتماعی هم از طریق خانواده، مدرسه و رسانه‌ها به افراد منتقل می‌شود. کمتر دیده شده کسی اهل مطالعه روزنامه باشد اما در بین مالباختگان چنین کلاهبرداری‌هایی جای بگیرد چرا که او مرتب اطلاعات خود را از جامعه‌اش به روز می‌کند و از آسیب‌ها آگاه می‌شود و وقتی در موقعیتی مشابه قرار گرفت براحتی به دام نمی‌افتد. بنابراین برای کم کردن آمار این نوع جرایم باید آگاهی‌های عمومی را بالا برد.

■ عاطفه کشاورزی - روان‌شناس

مهم‌تر از بررسی این موضوع که چرا عده‌ای کلاهبردار می‌شوند، یافتن جواب این سوال است که چرا برخی بسادگی هر چه تمام‌تر فریب می‌خورند. رویای تحول ناگهانی در زندگی همیشه با انسان بوده است و هر فردی از هر سطح رفاه که برخوردار باشد همیشه در تلاش برای رسیدن به پله‌ای بالاتر است و ترجیح می‌دهد این اتفاق در کمترین زمان و با کمترین تلاش رخ بدهد. برای همین هم هست که انواع قرعه‌کشی‌ها در سراسر جهان طرفداران زیادی دارد البته بعضی از این قرعه‌کشی‌ها هدایای چندان گرانهایی هم



شرکت‌های معتبر به مشترکان تلفن همراه و اعلام این که در یک قرعه‌کشی برنده شده‌اید، اقدام به کلاهبرداری از شهروندان کرده‌اند.

علیرضا خالقی، رئیس پلیس آگاهی یزد: شهروندان نباید به اشخاصی که از طریق تماس‌های تلفنی، پیام کوتاه و ایمیل، خواهان دریافت اطلاعات حساب، رمز اول و دوم کارت و آدرس پستی برای ارسال جایزه یا واریز وجه نقد هستند، اعتماد کنند.

عشق پنهان

ماجراهای کار آگاه شهاب - هشدار آخر

قسمت پایانی



طرح: محسن اسلامی مذهبی

در شماره‌های قبل خواندید برادر و خواستگار دختری به نام زهره بعد از دریافت نامه‌ای با این مضمون: «هشدار آخر! برای خبر خوش فقط تا پنج بعد از ظهر وقت داری.» بر اثر گاز گرفتگی فوت می‌شوند و سرگرد شهاب گمان می‌برد کشته شدن عباس - برادر زهره - و جمشید - خواستگار جوان - در پی حسادت یا رقابتی عشقی به وقوع پیوسته است. او ابتدا خواستگار اول زهره را که پسردایی اش است بازداشت می‌کند، اما بی‌گناهی او به اثبات می‌رسد و اکنون قرار است دوست دوران کودکی زهره را که کریم نام دارد، دستگیر کنند. ادامه این ماجرا را بخوانید:

کریم همراه دو سرباز، دست بسته وارد اتاق کار آگاه شد. اخم هایش در هم بود و گام برداشتنش عصبی. روی صندلی نشست. شهاب ماجرای دو قتل را به او توضیح داد و کریم با بدخلقی گفت: «به من چه؟»

سرگرد واقعا جوابی نداشت بدهد. او فقط با استناد به احتمالی بعید دستور بازداشت کریم را صادر کرده بود، پس حالا چاره‌ای نداشت که اصل مطلب را مستقیم بگوید: «ما فکر می‌کنیم قتل‌ها کار توست.»

- من؟ کریم این را پرسید و خنده‌های عصبی سر داد. کاملا معلوم بود رفتار عادی نیست. احتمالا از اختلالی روانی رنج می‌برد. شهاب نمی‌خواست با او تندی کند. کریم خودش به حرف آمد: «من دیوانه‌ام. یعنی همه این طور می‌گویند ولی من خودم باور نمی‌کنم. حالا شما هم بگویید قاتلم، من که باورم نمی‌شود.»

ستوان ظهوری نگاهی مردد به رئیس خود انداخت. بازجویی از چنین فردی بسیار دشوار بود. باید حتما از یک روان‌شناس کمک می‌گرفتند. او فعلا باید شب را در بازداشت می‌ماند. کار آگاه ترتیبی داد تا او تنها باشد، چون احتمال داشت بقیه متهمان اذیتش کنند.

صبح روز بعد حوالی ساعت ده بازجویی با کمک روان‌شناس اداره شروع شد. کریم اصلا زیر بار هیچ چیز نمی‌رفت. واقعا بحث کردن با او بی‌فایده بود. شهاب ختم جلسه را اعلام کرد تا با پدر و مادر کریم که به اداره آمده بودند، صحبت کند. آنها درباره بیماری روانی فرزندشان توضیح دادند و گفتند هیچ دلیلی برای دستگیری او وجود ندارد. شهاب جواب معمولش را داد: «دلیلش دست من است.»

او باید از خانه متهم بازرسی می‌کرد. پدر و مادر کریم موافقت کردند این کار بدون گرفتن حکم قضایی انجام شود. در راه پدر کریم

گفتن نداشتند.

کریم دو روز بعد به ارتکاب قتل‌ها اعتراف کرد و گفت با دستگاهی که خودش ساخته، گاز را وارد خانه مقتولان کرده است. او هیچ‌گاه از عشقی که به زهره داشت، سخنی به میان نیاورده و در تصورات خودش خیال می‌کرد دختر همسایه همیشه نزد او می‌ماند برای همین هم وقتی از ماجرای خواستگاری باخبر شد، نقشه آدم‌کشی را کشید و آن را اجرا کرد.

سرگرد شهاب دو ماه بعد باخبر شد باز پرس، کریم را به مرکز نگهداری بیماران روانی سپرده است، چرا که پزشکی قانونی اختلالات حاد او را تأیید کرده بود و وی از نظر قانونی مسئول اعمال خودش شناخته نمی‌شد.

توضیح داد پسرش در کارگاه تراشکاری یکی از اقوام مشغول به کار است و اتفاقا در این شغل مهارت بالایی دارد و همه از استعدادش تعجب کرده‌اند، اما خیلی کارهای عادی و معمولی را نمی‌تواند انجام بدهد.

سرگرد و دستیارش در یک لحظه به کلمه واحدی فکر کردند: «تراشکاری» یعنی کریم می‌توانست کپسولی برای حمل گاز بسازد. به خانه که رسیدند، دو مامور به اتاق کریم رفتند و قبل از هر چیز گوشی موبایلش را روی میز دیدند. ستوان اول شماره‌ها و بعد عکس‌ها را نگاه کرد. حافظه گوشی پر از عکس‌های زهره در حال راه رفتن در خیابان بود. دیگر نمی‌شد تردیدی به خود راه داد. والدین کریم که از عشق فرزندشان به دختر همسایه بی‌اطلاع بودند، دیگر حرفی برای

معمای شماره ۶

اختلافات خانوادگی

خواست برقرار و هاشم را بازداشت کنند. دو ساعت بعد از این که او به اداره رسید، دو مظنون را آوردند. کار آگاه اول از برقرار بازجویی کرد. بشدت ترسیده بود و مرتب تکرار می‌کرد، قتل را قبول ندارد: رفته برای تعمیر، سرپیچ لازم داشتیم برای همین برگشتم مغازه آنجا یک کم سرم شلوغ شد. یک ساعت بعد وقتی دوباره رفته تا کارم را تمام کنم هر چه زنگ زدم کسی باز نکرد.

هاشم هم همان روز پشت میز بازجویی نشست او نیز اتهام قتل را قبول نداشت: خیلی وقت است محمود را ندیده‌ام اختلافاتی داشتیم اما بعد از این که خواهرم را طلاق داد همه چیز تمام شد و هیچ رابطه‌ای با هم نداشتیم. اصلا چرا سراغ من آمده‌اید. از فاز متر و خرت و پرت‌های دیگر اثر انگشت بگیرید. قاتل معلوم می‌شود.

سرگرد از هاشم بابت راهنمایی اش تشکر کرد و وقتی از اتاق بازجویی بیرون آمد دستور آزادی برقرار را صادر کرد و به خانه رفت تا فردا انگیزه قتل را از زیر زبان هاشم بیرون بکشد. شما خواننده محترم برای ما بنویسید کار آگاه چطور مطمئن شد هاشم، قاتل است.

پاسخ معمای شماره قبل: کار آگاه با توجه به تغییر رنگ بین انگشتان سارق متوجه شد او سیگاری است اما به خاطر این که سیگار را در صحنه قتل دیده از ترس این موضوع را انکار می‌کند این در حالی است که همه شواهد نشان می‌داد قاتل سیگاری نیست.

از زنش جدا شده و با مادرش زندگی می‌کرده پدرش هم دو سال قبل فوت شده. امروز قرار بود تعمیر کار تلویزیون بیاید خانه‌شان ما به همان تعمیر کار مظنون هستیم.

مشفق راهش را به طرف آشپزخانه کج کرد. روی این آشپزخانه لنت و فاز متر بود. زن همچنان مویه می‌کرد. کار آگاه دو زانو نشست و تسلیت گفت: حال شما را درک می‌کنم اما به اطلاعات شما احتیاج دارم. محمود با کسی اختلاف نداشت؟

مادر محمود ماجرای برقرار را یک بار دیگر تعریف کرد کار آگاه مجبور به تکرار سوال شد: نه منظورم کینه و دشمنی است؟

زن تاملی کرد و بعد گفت: هاشم. هاشم برادرزن محمود بود و آن دو از خیلی وقت قبل، حتی پیش از جدایی محمود از همسرش با هم رابطه خصمانه‌ای داشتند. کار آگاه تشکر کرد و بلند شد. داشت از در آپارتمان بیرون می‌رفت که مادر محمود بلند شد و دوان دوان دنبالش رفت: به همین راحتی دارید می‌روید؟

مشفق با تعجب پرسید: راحت؟

- لااقل انگشت‌نگاری کنید.

سرگرد با متانت جواب داد نیازی به این کار نیست. وقتی سوار خودرواش شد. با اداره تماس گرفت و از بچه‌های عملیات

زن دو زانو نشسته بود کف آشپزخانه و صورتش را خراش می‌داد. صدای جیغ و شیون هایش از جلوی در ورودی ساختمان هم شنیده می‌شد. سرگرد مشفق به محض ورود به آپارتمان دنبال منشا صدا گشت و زن را که دید، نفس عمیقی کشید. همیشه دیدن این صحنه‌ها برایش زجر آور بود. می‌گفت آدم هر قدر هم که بخواهد همسرداری کند هیچ وقت نمی‌تواند حس مادری که فرزندش را از دست داده است درک کند. می‌گفت همه این سال‌ها که در اداره ویژه مبارزه با قتل کار کرده با مادران داغ‌دیده زیادی صحبت کرده و هیچ‌کدام از آنها نتوانسته‌اند احوالشان را توصیف کنند. خود او هم از بیان حالات آنها عاجز بود. بار دیگر به خودش قول داد کارهای بازنشستگی اش را هر چه زودتر پیگیری کند. همان طور که در افکارش غرق شده بود با راهنمایی افسری جوان از کلانتری محل به قسمتی از خانه رفت که جنازه خون‌آلود آنجا روی زمین افتاده بود. قاتل در کمال بی‌رحمی جاقو را وارد قفسه سینه مرد کرده بود. محمود ۳۰ ساله به نظر می‌رسید، کم مو بود، کمی چاق و قد کوتاه. شکی وجود نداشت قاتل براحتی وارد آپارتمان شده و محمود از قبل او را می‌شناخته. در اتاق خواب چند کتوشه به هم ریخته بود. افسر کلانتری گفت: از مادر مقتول پرسیدیم، ظاهرا چند تکه طلا برده‌اند.

سرگرد نگاهی مغرورانه به مامور جوان انداخت و او ادامه داد:

مروری بر پرونده سردهسته چند باند تبهکاری

پدر خوانده‌ها در بن بست

داوود ابوالحسنی

این گروه‌ها با تقلید از شبکه‌های سازمان یافته بر گرد رئیس و پدر خوانده‌ای جمع می‌شوند که معمولاً فردی سابقه‌دار و حرفه‌ای است. مرور داستان زندگی و جرایم بعضی از این سردهسته‌ها که اسامی و رسمی هم برای خودشان به هم زده بودند در شناخت شخصیت آنها و نوع بزه‌هایی که مرتکب می‌شوند و همچنین یافتن راه‌های مقابله با آنان مفید است.

جرایم سازمان یافته یکی از معضلات جهان امروز است، اما خوشبختانه ایران با این مشکل مواجه نیست و تاکنون شاهد جرایم سازمان یافته با معنی و مفهوم دقیق آن نبوده‌ایم. البته باندهای خلافکاری در گوشه و کنار کشور تشکیل می‌شود؛ گروه‌هایی که عمر طولانی ندارند و خیلی زود متلاشی و اعضای آن دستگیر می‌شوند.

سابقه‌دارها

سینا نام سردهسته باندی بود که حدود ۲۰۰ خودروی پراپیدرادر مناطق مختلف کشور سرقت کرد. سینا از دوران نوجوانی خلافکاری را آغاز کرد و بعد از مدتی در رامسر به عضویت شبکه سرقت از خانه‌ها درآمد و به همین اتهام به زندان افتاد. سینا بعد از آزادی به جرایم ادامه داد، البته با شکل و شیوه‌ای متفاوت. او که فهمیده بود عراق بازار خوبی برای فروش قطعات دسته دوم خودرو دارد، چهار نفر را گرد خود جمع کرد تا باند سرقت خودرو تشکیل دهد. سینا خودش به همراه فردی که به عنوان نفر دوم باند فعالیت می‌کرد در یکی از شهرهای مرزی ایران ساکن شد و سه سارق دیگر در شهرهای مختلف از جمله تهران و ساوه به عنوان مسافر سوار خودروها می‌شدند و با تهدید سلاح ماشین را از جنگ راننده در می‌آوردند. آنها اتومبیل مسروقه را نزد سینا می‌بردند. سپس این مجرم حرفه‌ای و دستیارش خودرو را اوراق می‌کردند و قطعاتش را به عراق می‌بردند تا به فروش برسانند. سینا بعد از آن دستگیر شد که سه سارق در جریان تعقیب و گریز پلیسی در حوالی ساوه به دام افتادند و هویت او را فاش کردند.

امیر نام سردهسته یکی دیگر از باندهای مجرمانه است. او خلافکاری هایش را با سرقت‌هایی که در تهران انجام می‌داد آغاز کرد. البته ابتدا فقط عضو ساده‌ای از یک گروه بود. او همان زمان توسط پلیس شناسایی شد و ماموران وی را به محاصره در آوردند، اما امیر مقاومت کرد، تا آنجا که هدف گلوله قرار گرفت و زخمی شد ولی با وجود این با کمک همدستانش از مهلکه گریخت. بعد از آن تلاش‌ها برای دستگیری امیر حاصلی نداشت تا این که خبر رسید او به اصفهان مهاجرت کرده است و در آنجا باند سرقت را هدایت می‌کند. امیر بالاخره به دام افتاد، اما چندی بعد ۴۰۰ میلیون تومان وثیقه سپرد و با گرفتن مرخصی از زندان فرار کرد. به این ترتیب بار دیگر جستجوها برای یافتن وی آغاز شد و این بار امیر به اتهام زورگیری در تهران به دام افتاد. او باندی را تشکیل داده بود که اعضای سوار بر موتور افرادی را که پول زیادی حمل می‌کردند شناسایی و از آنان با تهدید و زور سرقت می‌کردند. وقتی شاکیان امیر گزارش‌های خود را به پلیس آگاهی ارائه دادند معلوم شد باند تحت نظر این مجرم حرفه‌ای بیش از نیم میلیارد تومان دزدی کرده است.

مرگ آخرین رئیس

ماموران پلیس استان فارس سال‌ها برای انهدام شبکه‌ای مخوف که بیش از ۲۰ فقره قتل و ده‌ها سرقت مسلحانه، آدم‌ربایی و اخاذی در کارنامه‌اش داشت تلاش کردند. این باند بیش از ده سال به فعالیت خود ادامه داد، البته سردهسته‌های آن یکی بعد از دیگری در درگیری با پلیس کشته شدند. آخرین سردهسته که در درگیری با ماموران در حوالی فسا پا در آمد، سجاد نام داشت. او مجرمی مخوف بود که از رحم و مروت هیچ بویی نبرده بود. سجاد در دوران سرکردگی خود جنایات زیادی انجام داد. او در یک مورد فردی به نام صمد را در جریان اخاذی با سلاح کلاشینکف به کام مرگ کشاند و یک و کیل دادگستری را نیز در جریان اخاذی ۹۰۰ میلیون تومانی کشت. این تبهکار مدتی بعد مردی به نام احمد را که نمی‌خواست به وی باج بدهد به گلوله بست. قتل مردی به نام مهرزاد، زنی به نام آزاده که از اقوامش بود و مردی به نام رضا که در شهرستان کهنوج سکونت داشت از دیگر جنایات سجاد است که همه با انگیزه‌های مجرمانه دیگر به وقوع پیوست. سجاد که می‌دانست پلیس در کمین‌اش است مرتب مخفیگاهش را عوض می‌کرد و معروف است به هیچ‌کس حتی نزدیکان خودش هم اعتماد نداشت. او بالاخره در درگیری خونین با ماموران پلیس به هلاکت رسید. پیش از سجاد، پسر عموی او به نام صدرالله، پدر خوانده محسوب می‌شد. این مرد نیز در اعمال خشونت نمونه‌ای عجیب و بیرحم بود که قتل دو مامور پلیس را در پرونده‌اش داشت و البته خودش نیز در درگیری مسلحانه جان باخت.

ابراهیم نیز یکی دیگر از روسای این باند بود که قبل از صدرالله هدایت گروه را در سی و پنج سالگی برعهده گرفت. ابراهیم که مجرمی سابقه‌دار بود دست خود را به خون دو مامور پلیس آلوده کرد و در چند آدم‌ربایی و اخاذی نقش داشت. علاوه بر این قاچاق مواد مخدر را نیز کاری سودمند یافته بود، اما اولین رئیس این باند که قبل از ابراهیم به گروه خشن دستور می‌داد هوشمند نام داشت. او نیز مانند ابراهیم و دیگر پدرخوانده‌ها در درگیری با پلیس به هلاکت رسید.

غیر حرفه‌ای‌ها

گاهی وقت‌ها سردهسته باندها نه مجرمان حرفه‌ای یا مردان مخوف، بلکه جوانانی ساده یا زبانی کم‌سن و سال هستند و هدف‌شان هم از تشکیل باند الزاماً ارتکاب جرایم سریالی نیست، بلکه فقط برای یک فقره جرم دور هم جمع شده‌اند.

احسان یکی از پدرخوانده‌های غیر حرفه‌ای است که در بیست و چهار سالگی بدون داشتن سابقه کیفری ریاست باندی هفت نفری را برعهده داشت. او که ساکن مارلیک کرج بود به امید دست یافتن به ثروت و رفاه، دوستانش را به انجام دزدی ترغیب کرد. اعضای این باند در شمال تهران بعد از شناسایی خانه‌هایی که امکان ورود مخفیانه به آنها وجود داشت شبانه داخل خانه می‌رفتند و دست به دزدی می‌زدند. احسان بعد از دستگیری اقرار کرد در ۵۰ سرقت دست داشت. دختری بیست و چهار ساله به نام مهسا نیز یکی دیگر از سردهسته‌های آماتور بود که دو خواهر و دو برادر را وسوسه می‌کرد تا به منزل مردی پولدار دستبرد بزنند. آنها بعد از ورود به خانه طعمه‌شان دست و پای پیرمرد را بستند و خودرو، وجوه نقد، اشیای عتیقه و طلا و جواهراتش را ربودند، اما همگی خیلی زود به دام افتادند.



راز کارآگاهان

جستجوی جنایتکاران روی نقشه

مقابل مرکزی تجاری کشته شده و قاتل فرار کرده باشد اکنون با تهیه شرح مشخصات جغرافیایی فاش می‌شود قاتلی مقابل مراکز تجاری دست به جنایت می‌زند. به این ترتیب بررسی پرونده سال قبل را نیز می‌توان به عنوان یکی از جرایم احتمالی جانی تحت تعقیب در دستور کار قرار داد.



مجرم در چه منطقه‌ای دنبال انجام اعمال تبهکارانه است مثلاً آیا او مناطق تجاری را زیر نظر دارد، در بزرگراه‌ها فعالیت می‌کند، محله‌های مسکونی را هدف قرار داده است یا...

علاوه بر این با محاسبه مسافت، زمان و سرعت در جرم‌های مختلف انجام شده توسط مجرم ناشناس می‌توان حدس زد آیا او با پای پیاده به دنبال شکار طعمه می‌رود یا از وسیله نقلیه استفاده می‌کند. روشن شدن این موضوع کمک بزرگی به پلیس است تا باند در جستجوهای خود باید چه افرادی را زیر نظر بگیرد.

ویژگی دیگر این روش به جریان انداختن پرونده‌های راکد است. وقتی شرح مشخصات جغرافیایی کامل شد پلیس می‌تواند جرایمی را که در گذشته در منطقه مورد نظر رخ داده و شگرد مجرم با شیوه‌های فعلی تطابق دارد از بایگانی بیرون بکشد و ابعاد تازه‌ای از جنایات‌های فرد تحت تعقیب را فاش کند. به عنوان مثال شاید سال قبل فردی

شرح مشخصات جغرافیایی عنوان یکی از روش‌های تحقیق برای دستگیری جنایتکاران مخوف است. این شیوه زمانی کاربرد دارد که پلیس خود را در برابر مجرمی زنجیره‌ای می‌بیند که دست به اعمال خشونت‌باری همچون قتل، تجاوز جنسی، آتش‌افروزی و... می‌زند. در این شیوه کارآگاهان با استفاده از نرم‌افزارهای ویژه‌ای که برای این کار طراحی شده است محل وقوع جرایم را روی نقشه مشخص می‌کنند و طرحی سه بعدی از محل‌های فعالیت مجرم ناشناس به دست می‌آورند. آنها با این کار محدود و وقوع جرایم را کشف می‌کنند و پس از آن می‌توانند حدس بزنند جرم بعدی در کدام نقطه از شهر به وقوع می‌پیوندد یا این که احتمالاً خانه یا محل کار مجرم کجاست.

کیم روسمو که با داشتن مدرک دکتری جرم‌شناسی به مدت ۲۱ سال برای اداره پلیس ونکوور کار می‌کرد فردی است که روش شرح مشخصات جغرافیایی را ابداع کرد. در این روش معلوم می‌شود



حامد که ۳۲ سال دارد ۱۲ سال مصرف کننده تریاک بوده است. شش سال و هفت ماه از ترکش می گذرد و از این بابت خدا را خیلی شاکر است. گفت و گوی ما را با او پیش رو دارید.

■ شاهد حلاج

اجازه بده پیرسم چطور شد که معتاد شدی؟
 یک روز به خودم آمدم دیدم معتاد شده ام. اتفاق خاصی نیفتاد و دلیل خاصی هم نداشت، فکر می کنم مصرف تفریحی، محل و رفقا باعث شروع مصرف من شدند و یک روز دیدم اگر نکشم به مشکل برمی خورم.

چرا؟
 جایی بودم که دور و برم و چند نفر از دوستانم مواد مصرف می کردند. حتی یک بار سر این که مواد نکشند با آنها جر و بحث کردم و در نهایت با هم دعوا کردیم. آنها به من گفتند تو هم یک روزی اعتیاد پیدا می کنی و من جواب دادم هرگز. ولی وقتی هر روز مشروب مصرف کنی خواه ناخواه به سمت دود هم گرایش پیدا می کنی.

اولین باری که مواد مصرف کردی چه حسی داشتی؟
 خیلی لذت بخش بود.

یعنی مواد چیز بدی نیست؟ اگر این طوره پس چرا ترک کردی؟

مواد چیز بدی نیست و می گویند اگر همین تریاک را که اعتیاد آور است، دست چند پزشک دانا بدهید می توانند از آن چند نوع داروی خوب تولید کنند ولی استفاده نادرست از مواد باعث شده است اعتیاد آور و چیز بدی باشد.

در دوران سربازی هم مواد مصرف می کردی؟

بله، اما خیلی کم تریاک مصرف می کردم. در آن موقع مصرف من بیشتر حشیش بود.

اولین باری که خانواده ات فهمیدند مصرف کننده هستی چه واکنشی نشان دادند؟

خانواده ام از مصرف کننده بودنم اطلاع پیدا نکردند. آنها اولین بار از فروشندگی بودن من باخبر شدند. من سر کوچه تریاک می فروختم. پدرم مرا دید و از آنجا بود که فهمیدند، ولی نمی توانستند جلویم را بگیرند. من شرر بودم. اگر هم زیاد گیر می دادند، چون خانه مجردی داشتیم برای مدتی به

گفت و گو با مردی که ۱۲ سال اعتیاد داشت

ترک کردن اعتیاد اراده می خواهد

خواهرهایم خیلی رعب و وحشت ایجاد شد تا جایی که مادرم از هوش رفت. آن اتفاق در ذهنم ماند.

الان چه شغلی داری؟

در طلا فروشی کار می کنم. سرپرست تیم راگبی کنگره هم هستم.

چه تفاوت هایی بین الان و آن موقع احساس می کنی؟

مثلا دم دست ترین چیز این است که خانواده ات به هیچ عنوان قبولت نداشتند و حتی دوست نداشتند جواب سلام تو را بدهند، ولی الان قبولت دارند و اعتماد می کنند.

فکر می کردی روزی به زندگی عادی برگردی؟

اصلا، همیشه فکرم در زندان بود و تصور می کردم من هم مثل آن دوستانم که سر اعتیاد از دنیا رفتند، به خاطر اعتیاد می میرم.

شیدم تیم راگبی را برای سفر خارجی دعوت کردند ولی نرفتی چرا؟

به صلاح دیدم مریبان و کادر فنی نرفتم. چون هنوز بعضی بچه ها به آن مرحله نرسیده اند که بتوانند با تیم های خارجی بازی کنند.

به هر حال در بازی است که تجربه کسب می شود.

این تجربه ها را می توانند در ایران کسب کنند.

الان ما پنجم کشور هستیم و این در حالی است که چهار سال پیش در مسابقات قهرمانی کشور شرکت کردیم و هیچ نتیجه ای نگرفتیم و حذف شدیم. ولی سال گذشته شرکت کردیم و در ۱۸ تیم مقام پنجم کشور را آوردیم. این نشان دهنده رشد تیم ما است

ولی هنوز زود است بخواهیم به خارج از کشور برویم. از طرفی هنوز راگبی در ایران جا نیفتاده به این دلیل برای سفر خارجی زود است.

توصیه شما به آنهایی که الان مصرف کننده هستند چیست؟

(باخنده) نمی توانم بگویم آنهایی که مواد را دوست دارند بزنند و حالش را ببرند، اما آنهایی که دنبال درمان هستند بگردند و راه صحیح را پیدا کنند.

توصیه ای ندارم. ولی آرزو دارم همه شرایط ترک را پیدا کنند و ترک کنند.

دارم. من دم در ایستادم و رفیقم بعد از پنج دقیقه که آمد گفت: بابام اینجاست یک دقیقه بیا تو بعد با هم برمی گردیم. وقتی رفتم تو، دیدم چه جمعیت زیادی هستند. اولین چیزی که آن موقع به ذهنم آمد و همیشه هم گفته ام، این بود که اینجا چند مشتری خوب برای مواد گیر بیاورم و شماره ام را بدهم و بروم اما از مردی که آنجا مسئول بود پرسیدم آقا من روزی چهار پنج گرم تریاک می خورم اگر بخواهم از فردا مصرف نکنم باید چه کاری انجام دهم؟ فرص می دهید؟ دارو می دهید؟ چه کاری باید بکنم؟ مثلا کمپ دارید؟ آن شخص گفت هیچ کدام از اینها را نداریم، فعلا موادت را بزن و حالش را ببر اما بیا اینجا.

همه اینها برایم جالب بود، اما چیزهای دیگری هم توجهم را جلب کرد، مثلا یکی از دفعاتی که به اینجا آمده بودم دیدم یک نفر با این کتری زردها چایی پخش می کرد، چایی گرفتم و پرسیدم قندش کو؟

گفت: چای شیرین است. خیلی برایم جالب شد با خودم گفتم اینجا هم به آدم می گویند مصرف کن و هم چای نبات می دهند برای همین باز هم تصمیم گرفتم مشتری گیر بیاورم. تا چند وقت همین جور بودم، ولی کم کم با صحبت هایی که در جلسات شد همه چیز تغییر کرد.

یعنی ناخواسته ترک کردی؟

ناخواسته آمدم، اما بعد از یکی دو ماه خودم دوست داشتم ادامه بدهم چون اینجا می دیدم خیلی ها و وضعشان از من بدتر است ولی دارند از من بهتر می شوند. پیش خودم گفتم اگر اینجا توانسته اند پس من هم می توانم خودم را درمان بکنم.

چرا دفعات قبل در ترک موفق نبودی؟

می گویند معتادها زمستان مواد می زنند و تابستان ها به فکر ترک می افتند. هر چند وقت یکبار برای تفریح هم که شده به فکر می افتادیم که ترک کنیم. می ی خوابیدم و بلند می شدیم و می گفتیم حالا بهتر است ترک کنیم. ولی چون راه درست را بلد نبودیم، دائم شکست می خوردیم.

بدترین خاطره ای که از دوره مصرف داری چیست؟

یک بار علیه من به خاطر ۱۲ کیلو تریاک اعتراف کردند و ماموران به خانه مان ریختند. برای مادر و

آنجا می رفتم، مثلا دو ماه به خانه نمی رفتم.

خانه مجردی چقدر به روند اعتیاد کمک کرد؟

پایه گذار اعتیاد من خانه مجردی نبود، چون آنقدر جاهای دیگری بود که با رفقایم بنشسینم و مواد مصرف کنم. نگرانی جانداشتم ولی هر وقت می خواستم مواد را کنار بگذارم به خاطر این که خانه داشتم، ترک کردم عقب می افتاد. از طرفی وقتی خانه مجردی داشتم خواه ناخواه همیشه یکی دو نفر از رفقایم آنجا بودند و اگر هم من نمی خواستم، چون آنها مصرف کننده بودند، من هم مثل آنها می شدم.

عجیب است که با وجود اعتیاد طولانی فقط تریاک مصرف می کردی.

تازه او اخر مصرف من، کراک و شیشه داشتم رایج می شد، شیشه خیلی گران بود. البته خیلی از رفقایم سراغ شیشه و کراک رفتند ولی من با همان تریاک بیشتر از همه حال کرده بودم و روی همان تریاک هم ماندم.

چرا فروشنده گی مواد می کردی؟

جو منطقه ما و رفقای دور و برم همه با هم باعث آن شده بود. سه نفر از نزدیک ترین دوستانم کاسب مواد مخدر بودند، وقتی در جمع آنها بودم من هم به این راه کشیده شدم.

قبل از این که معتاد شوی گفتی با آنها سر اعتیادشان در گیر بودی و نصیحت شان می کردی، بعد از اعتیاد وقتی به گذشته فکر می کردی چه حسی داشتی؟

قبل از معتاد شدنم سر این موضوع دعوایی راه انداختم که چاقو کشی شد. بعد دوستم با چاقو روی دیوار خط کشید و گفت این خط و این هم نشان که تو هم عملی می شوی، من قبول نکردم و به سمتش رفتم. می خواست مرا با کارد بزند.

اولین باری که خودت مصرف کردی چه ذهنیتی نسبت به مواد و آن اتفاق داشتی؟

یادم می آید من هم چند وقت بعد برای یکی دیگر خط و نشان کشیدم. سر کوچه نوجوانی را دیدم که کم سن و سال تر از ما بود. از او پرسیدم مواد زده ای؟ گفت نه من مواد نمی زنم. وقتی من اصرار کردم گفت تفریحی مصرف کرده است تا ببیند چه اتفاقی می افتد. در نهایت همان حرفی را که چند سال پیش به خودم زده بودند و خط و نشانی را که برایم کشیده بودند برای او کشیدم و گفتم این خط و این نشان، اگر بخواهی با همین رویه جلو بروی، عملی می شوی.

چی شد که تصمیم به ترک گرفتی؟

چند سری ترک کرده بودم، اما موفق نبود. یک بار از طریق سقوط آزاد ترک کردم، دکتر رفتم، دارو خوردم و سم زدایی کردم اما هیچ کدام راه موثری نبود. حتی شش ماه در زندان گیر کردم و آنجا مصرف نکردم اما وقتی بیرون آمدم دوباره مواد زدم.

در نهایت چی شد که موفق شدی؟

تصمیم به ترک نداشتم. ناخواسته با کنگره ۶۰ آشنا شدم. یعنی اصلا با انگیزه ترک اینجا نیامدم، پدر یکی از دوستانم اینجا می آمد. یک روز آن رفیقم آمد برایم تریاک خرید و بعد داشتیم با موتور از اینجا رد می شدیم گفت من یک دقیقه اینجا کار



یاکوزاها باز هم دست به اسلحه بردند

این گروه خشن

■ مترجم: سارا لقایی

ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه بامداد یک روز زمستانی هنگامی که مدیر شرکت پیمانکاری ساختمان به محل کارش در شهر فوکوئوکای ژاپن می‌رفت هدف سه گلوله قرار گرفت. تیراندازان دو مرد بودند که لباس مشکی و ماسک سفیدشان در خاطر مجروح این حادثه ماند. مدیر شرکت به نام هاروکی کین‌شی که از ناحیه شکم و بازو دچار جراحت شده بود، از این حادثه جان سالم به دربرد. اکنون دو مرد ۳۵ و ۳۸ ساله به اتهام این ترور در بازداشت به سر می‌برند. آنها تاکنون زیر بار جرم‌شان نرفته‌اند اما پلیس تقریباً تردیدی ندارد مردان تیرانداز همین دو نفر هستند و به خاطر تسویه حساب‌های بانندی دست به این اقدام زده‌اند. دو متهم، عضو گروهی هستند که به خاطر خشونت‌هایش به شهرتی جهانی دست یافته است؛ باند یاکوزا. آنها در انواع کارهای خلاف فعالیت دارند. بررسی‌ها نشان می‌دهد این گروه از هفت زیرشاخه تشکیل شده است و اعضای آن در زمینه قاچاق مواد مخدر، تجارت اسلحه، اخاذی، قتل، فحشا، قمار، تولید کالای تقلبی و... دخالت دارند.

یکی از بزرگ‌ترین زیرشاخه‌ها به یاماگوچی گومی معروف است که تخمین زده می‌شود ۳۵ هزار عضو داشته باشد. پلیس ژاپن از سال‌ها قبل اقدامات خود را علیه این خانواده گسترش داد و توانست یوشا تاکایاما، معاون گروه را به اتهام اخاذی بازداشت کند. پس از آن کنیچی شینودا دستگیر شد. او از جمله مردان خشنی است که قبلاً نیز به جرم کشتن یکی از رقبای خود با شمشیر سامورایی زندان را تجربه کرده بود. او که سلسله مراتب را در این خانواده بتدریج سپری کرد بالاخره به سمت ریاست رسید و پس از آن پلیس او را به اتهام نگهداری سلاح گرم به زندان فرستاد. شینودا شش سال را در زندان فوجو در غرب توکیو گذراند و سپس آزاد شد و به جمع خانواده خلافکاران بازگشت.

تیراندازی به مدیر شرکت ساختمانی که ماه پیش رخ داد فقط یک نمونه از جرایمی است که به دست یاکوزاها انجام شده استمدتی قبل از آن وقتی یاسو هیرائشی افسر ۶۱ ساله پلیس در حال قدم زدن در خیابان بود هدف گلوله فردی قرار گرفت و از ناحیه ران و سمت چپ کتف زخمی شد. این حادثه



جرایم سازمان یافته

مبارزه با جرایم سازمان یافته یکی از دغدغه‌های بزرگ پلیس در کشورهای مختلف جهان است. باندهای بزرگ در همه قاره‌ها گسترش یافته‌اند و برای رسیدن به مقاصد خود از هیچ اقدامی کوتاهی نمی‌کنند.

جرایم سازمان یافته اقدامات مجرمانه‌ای است که توسط باندها و افراد به صورت منسجم انجام می‌شود و غالباً اهداف مالی در پشت این اعمال نهفته است. باندهایی که به این صورت فعالیت می‌کنند در واقع نوعی شرکت سهامی جرم هستند و هر یک از اعضا به عنوان سهامدار نقشی را برای کسب سود گروه برعهده دارد. این باندها به صورت سلسله مراتبی اداره می‌شوند و یکی از اولویت‌های کاری‌شان این است که در بین نیروهای پلیسی و امنیتی همدستانی را برای خود بیابند. مافیا در ایتالیا یکی از مخوف‌ترین شبکه‌های جرم سازمان یافته را در اختیار دارد.

این باند که مقر آن در سیسیل است اواسط قرن ۱۹ میلادی تشکیل شد و سرعت دامنه نفوذش را در کشورهای مختلف از جمله استرالیا و آمریکا گسترش داد. باند خیابان هیجدهم یکی دیگر از گروه‌های تبهکاری است که در آمریکا فعالیت دارد و تمرکز اصلی‌اش در شهر لس‌آنجلس است. بیشتر اعضای این باند مهاجرانی هستند که از آمریکای جنوبی وارد ایالات متحده شده‌اند.

شبکه سینالوآ نیز که مقر آن در مکزیک است به عنوان یکی دیگر از مخوف‌ترین باندهای تبهکاری جهان شناخته شده که بویژه در زمینه قاچاق مواد مخدر فعالیت دارد و کوکائین، ماری جوانا و انواع روان‌گردان‌ها را به آمریکا ترانزیت می‌کند البته برخی تحقیقات نشان می‌دهد این شبکه در ۵۰ کشور مختلف نفوذ دارد و دست به اقدامات خلاف قانون می‌زند.



و بشدت شکنجه شد و سپس مهاجمان جسم نیمه‌جان‌ش را در خیابان رها کردند. بسیاری از قربانیان یاکوزا به خاطر ترس از این شبکه حاضر به طرح شکایت نیستند و همین امر سبب می‌شود این مجرمان که داشتن خالکوبی یکی از ویژگی‌های اصلی‌شان است، گستاخ تر شوند.

اخاذی از سهامداران شرکت‌های بزرگ از دیگر شگردهای یاکوزاست. این کار که به سوکایا موسوم است برای بسیاری از ثروتمندان ژاپنی در دسرهایی ایجاد کرده است. یاکوزاها با شرکت در جلسات آنان یا اماکن دیگر دست به اغتشاش می‌زنند و از این طریق طعمه خود را برای پرداخت پول تحت فشار قرار می‌دهند.

جزیره کیوشو محلی است که بیشتر بزرگان شبکه یاکوزا در آن سکونت دارند و از آنجا همه چیز را کنترل و اداره می‌کنند البته حوزه فعالیت‌شان تنها به این جزیره یا کل ژاپن محدود نمی‌شود بلکه در کشورهای مختلف جهان از جمله آمریکا نفوذ کرده‌اند. آنها با پول‌هایی که از راه تبهکاری به دست می‌آورند در کارهای قانونی از جمله هتلداری سرمایه‌گذاری و به این طریق پولشویی می‌کنند.

یاکوزا در رسانه‌های ژاپنی جایگاه ویژه‌ای یافته است و هر از گاهی در صدر اخبار قرار می‌گیرد. آبان امسال یکی از جنجالی‌ترین اخباری که به این گروه مربوط می‌شد روی خروجی خبرگزاری‌ها قرار گرفت و در صفحه اول رسانه‌ها نقش بست. یوشو تاناکا وزیر دادگستری ژاپن که یک ماه قبل این سمت را برعهده گرفته بود به دلیل ارتباط با یاکوزا از سمت خود استعفا کرد. یوشو تاناکا ارتباطش با این گروه را رد نکرد اما گفت ماجرا به ۳۰ سال قبل برمی‌گردد. او در آن سال به یک عضو یاکوزا کمک کرده بود همسری اختیار کند البته به گفته خودش از ارتباط این فرد با یاکوزا اطلاع نداشت و بعد که باخبر شد از وی خواست از کارهای غیرقانونی دست بکشد.

منابع: توکیو ریپرت، روتورز و بی‌بی‌سی

را نیز به یاکوزاها نسبت داده‌اند زیرا یاسو در طول دوران خدمت خود یکی از مسئولان مبارزه با این شبکه بود. حقیقت این است که یاکوزا طی سالیان گذشته بسیار توسعه یافته و قدرتمند شده است. پلیس و رسانه‌ها به این شبکه عنوان گروه خشن داده‌اند اما خودشان لقب گروه جوانمردان را بیشتر می‌پسندند و این نام را برگزیده‌اند. آخرین برآوردها که سال ۲۰۰۹ میلادی انجام شد نشان داد این گروه حداقل ۸۰ هزار و ۹۰۰ نفر عضو دارد، اعضای که در فرمانبرداری از مافوق خود چیزی کم نمی‌گذارند و حاضر به انجام هر خشونت‌هایی هستند. یاکوزاها پیروی از دستورات فرمانده را وظیفه غیرقابل چشم‌پوشی خود می‌دانند و اگر موفق به انجام کاری که بر عهده‌شان گذاشته شده نشوند، برای عذرخواهی یوبیتسو می‌کنند.

این واژه عنوان مراسمی است که در آن فرد خطاکار برای عذرخواهی از مافوق خود به سبب ناتوانی در انجام وظیفه نوک انگشت کوچک خود را می‌برد.

در باره این که یاکوزا دقیقاً چه زمانی تشکیل شد اطلاعات کاملی وجود ندارد اما ریشه این شبکه به قرن ۱۷ میلادی و بعد از اتمام جنگ‌های داخلی ژاپن بازمی‌گردد. در آن زمان سیاست‌هایی اعمال شد که به موجب آنها بسیاری از سامورایی‌ها بی‌کار شدند. عده زیادی از آنان گروهی به نام رونین را تشکیل دادند. آنها سامورایی‌های بدون اربابی بودند که یاغی‌گری می‌کردند. رونین بعدها به هسته اصلی یاکوزا تبدیل شد. این تبهکاران ابتدا در دو شاخه دستفروشی غیرقانونی و قماربازی وارد عرصه شدند و در این پوشش‌ها خلاف‌های دیگر خود را نیز انجام می‌دادند. یکی دیگر از تازه‌ترین خبرهایی که درباره جرایم یاکوزا منتشر شده مربوط به ربوده شدن و شکنجه مردی مغازه‌دار است. او که حاضر به باج دادن به این تبهکاران نبود توسط سه نفر از آنها دزدیده و به زیرزمین خانه‌ای منتقل

فیلم، بازی و کتاب

یاکوزاها تا به حال سوژه فیلم‌های زیادی هم شده‌اند اما دیدن آنها برای ژاپنی‌ها فقط روی پرده نقره‌ای جذاب است. بازی‌های رایانه‌ای نیز برای مبارزه با این شبکه ساخته شده، همچنین کتابی تحت عنوان ماه یاکوزا که داستان زندگی یکی از زنان یاکوزا به نام شوکو تندو است نیز بسیار پرفروش بوده است. شوکو دختر یکی از روسای یاکوزا بود که از ۱۲ سالگی خودش را در محاصره دنیایی از اعتیاد، فقر، قتل، شکنجه، تجاوز و خودکشی دید اما نمی‌توانست واکنشی نشان بدهد تا این که والدینش فوت شدند. او که دیگر توان تحمل شرایط بد زندگی‌اش را نداشت مرگ را ترجیح داد و دست به خودکشی زد، اما زنده ماند و از آن پس زندگی تازه‌ای را در پیش گرفت و سرانجام در ماه یاکوزا خاطراتش را نوشت، خاطراتی که بسیاری را شگفت‌زده کرد.

بانوی کوهنورد از حادثه‌ای خطرناک جان سالم به در برد

نجات از یخچال‌های سبلان

■ لیلا حسین‌زاده

مهناسز مومنی گرفتار حادثه‌ای نامنتظر شد. او در کوهنوردی حسابی به خودش اطمینان داشت و مطمئن بود هرگز راه را اشتباه نمی‌رود اما حادثه یقه‌اش را گرفت و باعث شد ناخوابسته در میان یخچال‌های قله سبلان گرفتار شود اما شانس با او یار بود که از چنگال مرگ جان سالم به در برد.

مومنی پنجاه و سه ساله سال‌ها است که به طور انفرادی سینه‌کش کوه‌های ایران را بالا می‌رود. او در دوران دانشجویی آنقدر تجربه کسب کرده بود که از پس قله‌های سرسخت و چغری بریاید. این بانوی کوهنورد می‌گوید: «اصلا عشق عجیبی به کوهنوردی دارم اما بعد از ازدواج و بچه‌دار شدن تا ۱۵ سال دیگر سراغ کوه و کوهنوردی نرفتم و خانه‌نشین شدم. بچه‌ها که از آب و گل درآمدند، دوباره سراغ کوهنوردی رفتم. یک‌بار زمانی که می‌خواستم از قله دماوند بالا بروم، زانویم دچار آسیب دیدگی شد و الان شش‌سالی می‌شود که به خوبی گذشته نمی‌توانم کوهنوردی کنم.»

اشتباه عجیب

مومنی همین چند وقت پیش تصمیم گرفت دوباره از قله سبلان بالا برود. سبلان قله آشنایی برای این زن کوهنورد بود و قبلاً هم چند بار از آن بالا رفته بود. روزی که او بار و بندیش را بست و به سمت اردبیل راه افتاد، خیلی از خودش و روز بازگشتش به خانه مطمئن بود و تردیدی نداشت که دو روز بعد نزد خانواده‌اش خواهد بود اما اوضاع آن‌طور که او

از قبل پیش‌بینی کرده بود، پیش نرفت: «با چند نفر از کوهنوردان به سبلان که رسیدیم، بعد از طی مسافتی به پناهگاهی رفتم که محل استراحت و تجدید قوای کوهنوردان است. شب خوابیدیم و صبح آفتاب که زد بارمان را بستیم و راه افتادیم. در طول مسیر چند نفر از کوهنوردان قدیمی زن را هم دیدم که از قبل می‌شناختم و شماره تماس همدیگر را داشتیم. بعد از طی مسافتی از بقیه جدا شدم و به تنهایی تا ساعت دو بعد از ظهر از قله بالا رفتم. بعد احتمال دادم ممکن است در مسیر بازگشت به تاریکی هوا بخورم و نتوانم برگردم به همین دلیل از سرازیری کوه پایین آمدم. این مسیر پرچم‌گذاری شده است تا کوهنوردان بدون مشکل به پایین قله برسند.» همه چیز خوب و درست پیش می‌رفت تا زمانی که زن کوهنورد با یک گروه کوهنوردی دیگر روبه‌رو شد و از همان لحظه، وقوع حادثه رقم خورد. او می‌گوید: «همان‌گروه کوهنوردی گفتند از سمت راست بروی راحت‌تر می‌رسی. من هم رفتم و اتفاقاً اشتباه بزرگم همین بود که به حرف آنها گوش کردم و از آن راه به حرکت ادامه دادم.»

مرگ در کمین نشسته بود

هوا کم‌کم رو به تاریکی و سرد شدن می‌رفت و مومنی هرچه جلوتر می‌رفت، از تعداد کوهنوردان کاسته می‌شد. این به معنی وجود اشکالی در کار بود. بانوی کوهنورد هیچ نور و روشنائی همراه نداشت تا لاقول جلوی پایش را ببیند و تنها منبع روشنائی اش نور تلفن همراهش بود که آن هم زیاد قوی نبود. از طرفی در مسیرش پرتگاه‌هایی وجود داشت و کوچک‌ترین بی‌دقتی می‌توانست سقوط به اعماق دره را در پی داشته باشد. اوضاع بدتر از این نمی‌شد. مومنی اصلاً فکرش را نمی‌کرد به تاریکی شب بخورد. همین تاریکی زمینگیرش کرده بود. نه راه پس داشت نه راه

می‌زدند.

کورسویی که خاموش شد

صابر قادری یکی از نجاتگران مومنی در شب حادثه می‌گوید: «ساعت نزدیک ۱۲ شب به ما بی‌سیم زدند و گفتند خانمی در کوه گم شده است و به کمک نیاز دارد. به سرعت تیم‌های امدادی و آمبولانس را آماده و به سمت قله حرکت کردیم. در طول مسیر همین‌طور که راه می‌رفتیم، بلند فریاد می‌زدیم و می‌گفتیم خانم کجا هستی؟! اگر صدای ما را می‌شنوید جواب بدهید. چرخ‌قوه‌هایمان را هم به جهات مختلف حرکت می‌دادیم تا اگر در آن حوالی است، ما را ببیند. بیشتر از این که نگران خودمان باشیم از این می‌ترسیدیم که نکند حیوانات وحشی متوجه خانم مومنی شده و به او حمله کرده باشند. ساعت حدود چهار صبح بود که نور ضعیفی را از فاصله بسیار دوری دیدیم و خیلی طول نکشید که نور خاموش شد و فکر کردیم عشاير هستند.» مومنی وقتی دید نمی‌تواند نیروهای امدادی را متوجه خود کند، ناامید نشد و همچنان خودش را گرم می‌کرد. اتفاق بدتر این بود که از بس تلفن همراهش را برای آگاه کردن تیم‌های امدادی هلال احمر خاموش و روشن کرده بود شارژ تمام کرد و خاموش شد. در آن شرایط سخت مومنی به تنها چیزی که می‌اندیشید فقط خدا بود. هوا کم‌کم در حال روشن شدن بود و تیم امداد همچنان در جستجوی زن کوهنورد.

جسم سیاه در میان تاریکی

قادری می‌گوید: «همین‌طور که مسیرهای انحرافی مختلف را می‌گشتیم، در تاریکی شب و نزدیک یکی از صخره‌ها جسم سیاه کوچکی را دیدم که در حال تکان خوردن بود. فاصله‌اش با ما زیاد بود. با دیدن او به سمت صخره تغییر مسیر دادیم. ساعت حدود ساعت ۹ صبح به همان صخره رسیدیم و دیدیم جسم سیاهی که از دور تکان می‌خورد، همان زن کوهنورد گمشده است. او خیلی خوش شانس بود که نه سرما و نه جانوران وحشی جانش را نگرفته بودند.» مومنی می‌گوید: «خیلی جالب بود وقتی نیروهای امدادی مرا پیدا کردند، از زنده ماندنم در آن شرایط خیلی خوشحال بودند. می‌پرسیدند خانم این منطقه خرس دارد. نترسیدید یک دفعه سر و کلاه‌اش پیدا شود؟ من هم خندیدم و گفتم نه نترسیدم. با این که یک شب کامل در کوه و در حالی که پرتگاه زیر پایم بود تنها ماندم، اما اصلاً نترسیدم و به تنها چیزی که فکر می‌کردم این بود که شب را به صبح برسانم و نزد خانواده‌ام برگردم.»

پیش. او می‌گوید: «تا به خودم بیایم یک‌هوا دیدم هوا تاریک شده و من هنوز بالا هستم. قبلاً چند بار گم شده بودم اما چون هوا تاریک نشده بود دوباره مسیر را پیدا کرده و خودم را به پایین کوه رسانده بودم اما این بار بادفات قبل خیلی فرق داشت. آسمان ظلمانی شده بود و دیگر نمی‌توانستم راه را پیدا کنم. تنها فکری که به ذهنم رسید این بود که با پسریم تماس بگیرم. به او قول داده بودم روز بعد حتماً در خانه باشم. با او تماس گرفتم و گفتم من فردا نمی‌توانم به خانه بیایم اما تو نگران نباش و پسر فردا حتماً برمی‌گردد.» جز سکوت هیچ صدای دیگری به گوش نمی‌رسید. زن میانسال صخره‌ای را به عنوان جان‌پناه انتخاب کرد تا در سایه امنیت آن شب را به صبح برساند: «یک شب کامل در میان یخچال‌های سبلان ماندم. بشدت سرد بود و استخوان‌هایم از شدت سرما تیر می‌کشید. خوابیدن در این سرما مساوی بود با مرگ. برای این که بدنم را گرم نگه دارم، شروع کردم به ورزش. در دلم به خدا توکل کردم و مطمئن بودم او با من است و تنها می‌توانم گذارد. ساعت‌های خیلی بدی بود اما همچنان ورزش می‌کردم تا بدنم را گرم نگه دارم و بیدار بمانم.» شب از نیمه گذشته بود و طبق زمانبندی، یکی از کوهنوردان خانم که شماره تماس مومنی را داشت باید به پایین کوه می‌رسید اما از او هم خبری نبود و برای همین با جمعیت هلال احمر مشکین شهر تماس گرفت و آنها را در جریان حادثه قرارداد. ایرج آقای، رئیس جمعیت هلال احمر شهرستان مشکین شهر می‌گوید: «ساعت ۲۳ فردی با ما تماس گرفت و گفت خانمی در مسیر کوه سبلان گم شده و هنوز به پایین برنگشته است. با این گزارش حادثه، دو تیم امدادی به منطقه اعزام کردیم تا تمام مسیرهای احتمالی را بگردند. منطقه‌ای که این خانم کوهنورد در آن گم شده بود، بسیار صعب‌العبور و هوا سرد بود و حیوانات وحشی نیز در آن منطقه پرسه



زنی میانسال داستان زندگی تباه شده دخترش را روایت می کند

دخترم نمی خواست طلاق بگیرد

■ سولماز خیاطی



را باور کردیم و گفتیم هر چه سهل تر بگیریم، این دو جوان راحت تر زندگی می کنند و بهتر می توانند با هم کنار بیایند. یک سال که از ازدواج شان گذشت، دخترم باردار شد. بچه ها دوقلو بودند. دخترم سه ماه اول بعد از زایمان خانه ما آمد تا بتواند از بچه ها مراقبت کند. حسین هم اصراری نداشت که دخترم بر گردد. آن روزها همه این رفتار حسین را به عشق تعبیر می کردند و آن را به دلیل علاقه ای که به خانواده اش داشت، می دانستند. من و شوهرم هم همین طور فکر می کردیم. بعد از سه ماه دخترم به خانه اش برگشت. می گفت نمی تواند بیشتر از این شوهرش را تنها بگذارد و نمی تواند بیشتر از این او را از بچه هایش دور نگه دارد. هر روز به خانه دخترم می رفتم و به او سر می زدم.

بعد از مدتی نگار برای پسر هایش پرستار گرفت و رفت و آمد من کم شد. بیشتر دخترم به خانه ما می آمد. دو سال بعد متوجه درگیری های نگار و حسین شدم. دخترم صبوری می کرد و سعی داشت چیزی به من نگوید تا من متوجه این اختلاف ها نشوم. وقتی ماجرا علنی شد، به دخترم گفتم بهتر است طلاق بگیرد اما قبول نکرد. گفت نمی تواند. نگار بچه هایش بود. از یک طرف می ترسید حسین آنها را از او بگیرد و از طرف دیگر می گفت اگر بچه ها پیش خودش بمانند نمی تواند خرج شان را بدهد.

دلشوره های نگار رادرک می کردم اما من هم نگران دخترم بودم. هر شب که سرم را روی بالش می گذاشتم به او فکر می کردم. به این که آن روز را چطور گذرانده و شوهرش که به خانه می آید با او چه رفتاری می کند. نمی دانستم این درگیری ها به دلیل چیست. هر بار که با نگار صحبت می کردم می گفت شوهرش از کارهای روزانه خسته و عصبی می شود و به همین دلیل هم این کارها را می کند. دخترم دوست نداشت دلیل اصلی اختلافات شان را بگوید هر بار هم که می خواستم در مورد زندگی شان با حسین صحبت کنم، قبول نمی کرد. داماد به من می گفت این رابطه دیگر درست نمی شود. از اتفاقی که داشت می افتاد، می ترسیدم. دخترم راست می گفت تا همین هزینه دو بچه خیلی سخت بود. او خیلی زود ازدواج کرده و فرصتی برای این که درس بخواند نداشت. بعد از این که دیپلم گرفت ازدواج کرد و خیلی زود هم بچه دار شد. کاری هم بلد نبود انجام دهد و گرنه دوباره به او پیشنهاد می دادم از شوهرش جدا شود این طوری من بچه ها را نگه می داشتم و او کار می کرد. آنها یک سال را همین طوری گذرانند. صورت تکیده دخترم نشان می داد او ضاع خراب می شود اما خودش سکوت

«حکمیہ - ب» زنی میانسال است که دادگاه شماره ۲ خانواده تهران را خوب می شناسد، البته خودش هرگز در زندگی مشترک مشکلی نداشت بلکه به دلیل گرفتاری های تنها دخترش با او همراه می شود و به دادگاه می آید. او داستان زندگی دخترش را این طور تعریف می کند:

اولین بار که متوجه شدم سارا در زندگی با شوهرش مشکل دارد زمانی بود که زخمی روی دستش دیدم. صورتش غمگین بود و سعی می کرد این غم را از من پنهان کند، اما مگر می شود مادر غم فرزندش را نفهمد. دیدن صورت رنگ پریده و بی حالش چقدر برایم سخت بود. پرسیدم چه شده، جوابی نداد. گفت خسته است و خانه تکانی او را از رمق انداخته. گفت دستش را با چاقو بریده و نباید نگرانش باشم، اما مگر می شود، مادر باشی و پاره تنت زجر بکشد و تو بفهمی و نسوزی! گفتم هر چه شده به من بگو، جلوی اشتباه را باید گرفت اما زیر بار نرفت. آن شب خانه ما ماند و صبح که شد رفت. موضوع را برای شوهرم گفتم. می گفت تو بدبینی، چیزی نبوده. اگر بود پنهان نمی کرد. می فهمیدم چرا دخترم موضوع را از من مخفی می کرد. او بچه داشت و نگران بچه هایش بود. دوقلو هایش تازه زبان باز کرده بودند و نمی توانستند بخوبی حرف بزنند. مدتی بعد دوباره متوجه کبودی روی بدن دخترم شدم، این دیگر قابل کتمان نبود. قبیل از این که زبانش به حرف باز شود، چشمانش اشک آلود شد. پرسیدم چرا شوهرت تو را کتک می زند و چرا این دعاها را تحمل می کنی. می گفت شوهرش آدم لجبازی است و اگر با خواسته اش مخالفت کند، این طور کتک می خورد.

زمانی که حسین به خواستگاری دخترم آمده بود، به او گفتم نگار تنها دختر من است که خدا بعد از سال ها به من داده و او را روی تخم چشمم بزرگ کرده ام. از او خواستم مراقبش باشد و به او آسیبی نرساند. شرایط ازدواج را خیلی سخت نگرفتم تا حسین بعدها دخترمان را اذیت نکند. خودمان را پایبند مهریه زیاد و خانه و ماشین نکردیم و هر چه در توان داشتیم، برای خرید چیزیه گذاشتیم. نگار یکدانه دختر بود و برای این که خوشبخت باشد، هر کاری کردم. حسین گفت پول ندارد و نمی خواهد عروسی بگیرد، ما هم قبول کردیم. فکر می کردیم عاشق دخترمان شده است. سه سالی بود که با هم دوست بودند و او به دخترم گفته بود خیلی دوستش دارد و بدون نگار نمی تواند زندگی کند. ما هم حرفش

سارق خودرو دستگیر شد

سارق حرفه ای خودرو در جریان گشت زنی های پلیس شناسایی و دستگیر شد. ماموران پلیس تهران هنگام گشت زنی در غرب پایتخت متوجه مشخصات مخدوش یک دستگاه خودروی سواری شدند و با توجه به استعمال های انجام شده از مرکز پیام پلیس، مشخص شد خودرو مسروقه است. ماموران به خودرو نزدیک شدند و به راننده آن دستور توقف دادند، اما وی بدون توجه به دستور پلیس از محل متواری شد که این امر به تعقیب وی از سوی ماموران انجامید و طی تعقیب و گریزی چند دقیقه ای خودروی متهم در یکی از خیابان های فرعی محل مذکور متوقف و متهم با محاصره ماموران پلیس بازداشت و به کلانتری منتقل شد و در بازجویی های انجام شده به سرقت خودروی مذکور اقرار و عنوان کرد، خودرو را ساعتی پیش از دستگیری از همان محدوده سرقت کرده است. ماموران پس از اعترافات متهم، سوابق وی را مورد بررسی قرار دادند که طی آن مشخص شد این متهم یکی از سارقان سابقه دار خودرو بوده که سه فقره سرقت دیگر نیز در پرونده خود دارد.

دیگر رابطه دارد و این رابطه از دوران بارداری او شروع شده بود. با این حال بخاطر بچه ها کتک خورد و تحقیر شد، اما باز هم تحمل کرد. یک سال است که با دخترم پله های دادگاه را بالا و پایین می روم تا بتوانیم حق و حقوق او را بگیریم. دخترم قبول کرده در قبیل گرفتن حضانت بچه ها، از مهریه اش بگذرد اما خواهان نفقه بچه هاست زیرا درآمدش کفاف هزینه دو پسر را نمی دهد. در این یک سال به اندازه ده سال پیر شدم. افراد بسیاری سعی کردند نگار و شوهرش دوباره با هم زندگی کنند. حتی قاضی خواسته بود آنها با هم پیش مشاور بروند، دخترم قبول کرد و گفت هر مشاوری که بگویند، می رود تا زندگی اش را حفظ کند ولی حسین قبول نکرد. قاضی پیشنهاد داد به شورای حل اختلاف بروند تا موضوع نفقه را آنجا با هم توافقی حل کنند، باز هم نشد. حسین نمی خواهد به این زندگی ادامه دهد. او می گوید، نمی خواهد به این زودی مسئولیت قبول کند و زود بچه دار شدن شان زندگی شان را خراب کرد. آن طور که دخترم می گفت زمانی که باردار شد حسین به او پیشنهاد داده بود بچه را سقط کند اما دخترم قبول نکرده بود. نمی دانم چرا زندگی دخترم به این اینجا رسید و چرا این طور دگرگون شد. شاید مقصر من بودم. باید بیشتر سخت گیری می کردم و مهریه سنگین می گذاشتم و اجازه نمی دادم آنها به همین راحتی و از روی هیجان و خامی جوانی با هم ازدواج کنند. شاید باید بیشتر مراقب زندگی دخترم می بودم و اجازه نمی دادم داماد شب ها در خانه اش تنها باشد و بعد از به دنیا آمدن بچه ها نگار را زودتر به خانه اش می فرستادم. شاید هم باید دخترم را تشویق می کردم اول درس بخواند و کار پیدا کند و بتواند روی پای خودش بایستد و بعد ازدواج کند. آن وقت انتخابی بهتر داشت. حالا با دو بچه نه می تواند با مردی ازدواج کند و دوباره زندگی اش را بسازد و نه می تواند به دلیل فشارهای مالی طعم خوشی را بچشد.

می کرد تا این که دو ماه قبل گفت شوهرش یک هفته به خانه نیامده است، گفتم شاید گم شده و اتفاقی برایش افتاده است اما نگار گفت حسین پیغام داده می خواهد با همسر جدیدش زندگی کند و دیگر علاقه ای به او ندارد. کار تمام بود اما دخترم نمی خواست قبول کند. می گفت می خواهد شوهرش را بر گرداند. می دانستم دیگر او را دوست ندارد اما برای بچه هایش سعی می کند این زندگی را حفظ کند. امکاناتی نداشتیم که دخترم را بر گردانم و از طرفی چاره ای هم نبود. با مادر شوهر دخترم صحبت کردم. به او گفتم نباید حسین این کار را بکند. سعی کردم خیلی ها را واسطه کنیم تا حسین برگردد و بچه هایش را ترک نکند، اما نشد. خانواده حسین می گفتند در انتخابش دخالت نکردند و حالا هم مسئولیت کارش با خودش است. درست می گفتند آنها در ازدواج پسرشان دخالتی نکرده بودند اما حالا که این زندگی داشت به هم می خورد، باید کاری می کردند. آنها از ترس این که مهریه یا نفقه به گردنشان بیفتد، حاضر نبودند کاری کنند. حسین داشت با دختری جوان که او را صیغه کرده بود، زندگی می کرد و بچه من بود که زیر بار مسئولیت دوقلو هایش له می شد. او در نهایت تصمیم گرفت جدا شود. مصمم شد روی پای خودش بایستد و واقعیت را قبول کند. به دادگاه خانواده آمدم و برای نفقه دخترم و بچه هایش شکایت کردم. حسین هم برای این که مهریه نگار را ندهد، بچه ها را واسطه قرار داد و گفت اگر نگار بخواهد مهریه اش را بگیرد بچه ها را بعد از هفت سالگی از او خواهد گرفت. جان دخترم به بچه هایش بسته است. ما هم آن بچه ها را دوست داریم به همین دلیل هم با حقوق بازنشستگی شوهرم می سازیم و با این که به ما سخت می گذرد اما حاضر شدیم بچه ها را نگه داریم تا دخترم کمتر آسیب ببیند. ای کاش دخترم همان روزی که فهمید شوهرش به او خیانت کرده است، اقدام می کرد. او بعد از تولد بچه هایش فهمیده بود شوهرش با کسی

عدلیه

فرشید رفوگران
وکیل پایه یک دادگستری

چه چیزهایی را می‌توان معامله کرد

برای یک شخص یا یک محل یا یک مقطع زمانی خاص دارای ارزش اقتصادی و معاملاتی باشد و برای دیگران یا محل یا زمان دیگر فاقد ارزش باشد. مانند بعضی اشیاء یا عکس‌های خانوادگی و سنتی و نیز ممکن است بعضی چیزها در شرایط معمولی فاقد ارزش اقتصادی و غیر قابل تبادل و معامله باشند، ولی تحت شرایط خاص یا پس از انجام تغییرات فیزیکی یا شیمیایی، ارزشمند شوند و قابلیت انجام معامله پیدا کنند مانند هوا یا نور خورشید. همچنین موضوع معامله باید دارای نفع و فایده عقلایی باشد یعنی عموم اشخاص عاقل، انجام معامله بر مال مذکور را سودمند بدانند صرف نظر از آن که نفع و سود آن از نظر معنوی مثبت یا منفی باشد یا به عبارتی، معامله موصوف نیاید بیهوده باشد مانند خرید و فروش نیم کیلو خاک بیابان، اما در اینجا نیز باید به نسبتی بودن موضوع توجه داشت چون ممکن است تحت شرایطی، بعضی از معاملات که در شرایط عادی و معمولی فاقد فایده هستند بسیار مفید جلوه کنند مانند خرید بال یک نوع حشره خاص و نادر به منظور انجام آزمایش‌های علمی.

یکی دیگر از شرایط اموالی که موضوع معامله قرار می‌گیرند این است که انجام قرارداد روی آنها از نظر قانون ممنوع نباشد در غیر این صورت معامله واقع شده بر آنها باطل است. بسیاری از اشیاء هستند که هر چند ارزش اقتصادی دارند و در واقع مال محسوب می‌شوند و اتفاقاً معاملات راجع به آنها ممکن است بسیار سودآور باشد اما بنابر مصالح عمومی و از سوی قانونگذار، انجام معامله نسبت به آنها ممنوع یا محدود شده است که نتیجه رعایت نکردن آن شرایط چیزی جز ابطال معاملات واقع شده بر اموال مذکور نیست. مانند انواع مواد مخدر، مشروبات الکلی، آلات قمار، مواد نیروزای غیر مجاز، کالاهای قاچاق، سلاح گرم،

عتیقه‌ها، نسخ خطی و آثار باستانی، اموال و اراضی عمومی و دولتی، موقوفات، منابع طبیعی و جنگل‌ها و ...

نکته بسیار مهم این که ضمانت اجرای انجام نشدن معامله بر اموال مذکور صرفاً محدود و منحصر به ابطال معاملات واقع شده بر آنها نیست، بلکه در بسیاری از موارد گفته شده، ضمانت اجرای کیفری در قالب مجازات‌های سنگین از جمله اعدام، حبس ابد و مصادره اموال و ... نیز برای افرادی که مبادرت به انعقاد معاملاتی از این دست می‌کنند منظور شده است. شرط لازم دیگر برای مال موضوع معامله این است که مبهم، مردد و مجهول نباشد البته توضیح

در این خصوص نیاز به مجال بیشتری دارد، اما مختصر این که موضوع معامله باید از هر جهت برای طرفین قرارداد مشخص، معین، واضح و موجود باشد یعنی وصف، مقدار، جنس و نوع آن کاملاً واضح، روشن، بدون جهل و ابهام و تردید باشد در غیر این صورت معامله واقع شده روی آن صحیح نیست. تا اینجا دانستیم مال موضوع معامله باید دارای ارزش اقتصادی، منفعت عقلایی، قانونمند و مشروع و معلوم، مشخص، معین و موجود باشد حال باید بدانیم چنانچه موضوع معامله مال نباشد، بلکه کار یا عمل یا خدمت

باشد، تمام چهار شرط مذکور باید در آن عمل، کار یا خدمت موضوع قرارداد نیز وجود داشته باشد در غیر این صورت قرارداد صحیح نیست.

در رابطه با دلیل معامله نیز صرفاً به بیان این نکته بسنده می‌کنیم که در انجام معاملات، لازم نیست

اهلیت قانونی طرفین معامله شرط اساسی برای انعقاد قراردادهای حقوقی است، اما برای این که یک معامله قانونی باشد باید به موضوع و جهت (دلیل) معامله نیز توجه شود زیرا هر موضوعی نمی‌تواند مورد معامله قرار بگیرد یا به عبارتی چنانچه روی بعضی از موارد یا موضوعات خاص، معامله یا توافقی حاصل شود، به دلیل مانع قانونی یا مخالفت با مقررات شرعی، محکوم به بطلان است و مورد حمایت قانون قرار نخواهد گرفت. همچنین اگر قراردادها در جهاتی تنظیم شوند که خلاف نظر قانونگذار و شارع باشد، محکوم به بی اعتباری و نبود حمایت است بنابراین در هر دو مورد، نبود شناخت مقوله‌های موضوع و جهت معامله، می‌تواند موجب ورود ضررهای سنگین مادی و معنوی به اشخاص قاصر یا جاهل به قانون شود.

موضوع معامله یا مال است که بین طرفین قرار دارد و بدل می‌شود یا کار و عمل و خدمت است که طرفین یا یکی از آنها نسبت به انجام یا اعمال آن، ملزم و متعهد می‌شوند. در صورتی که موضوع معامله مال باشد، باید دارای ارزش اقتصادی و معاملاتی بوده و همچنین واجد منفعت عقلایی باشد. بنابر این انجام معامله بر اشیایی که فاقد ارزش اقتصادی هستند به دلیل نبود «مالیت» آنها باطل است. البته باید بدانیم داشتن ارزش اقتصادی نیز مانند بسیاری از مفاهیم حقوقی، کاملاً عرفی و نسبی است چه بسا شیئی

نردبان

پیامبر اکرم (ص): هر کس روزی ای دارد که حتماً به او خواهد رسید. پس هر کس به آن راضی شود، برایش پُر برکت خواهد شد و او را بس خواهد بود و هر کس به آن راضی نباشد، نه برکت خواهد یافت و نه او را بس خواهد بود. روزی در پی انسان است، آن گونه که اجلش در پی اوست.

امام صادق (ع): صله رحم، انسان را خوش اخلاق، با سخاوت و پاکیزه جان و روزی را زیاد می‌کند و مرگ را به تأخیر می‌اندازد.



علت آن ذکر شود اما اگر ذکر شد، این دلیل نباید نامشروع یا مخالف قانون باشد. مثلاً هنگام خرید یک عدد جاقو لازم نیست ذکر شود جاقوی مذکور به چه دلیل و منظور خریداری می‌شود، اما اگر از سوی فردی گفته شد برای گرفتن جان انسان بی‌گناهی جاقو را می‌خرد، آن معامله باطل است.

تأمل

زن زندانی داستان زندگی‌اش را تعریف می‌کند

با مادرم مواد مصرف می‌کردم

هم وقتی گفت بیا ازدواج کنیم قبول کردم. آن موقع سن و سالی نداشتم برای همین هم مادرم گفت اصلاً اجازه نمی‌دهد چنین کاری بکنم؛ ولی من روی حرف خودم ایستادم و کلاس سوم راهنمایی بودم که ترک تحصیل کردم».

فرزانه چهار سال بعد از جدایی والدینش با اصرار و پافشاری خودش به خانه بخت رفت. او می‌گوید: «من و یحیی زندگی ساده‌ای را شروع کردیم، اما شوهرم خیلی کاری بود آنقدر کار کرد تا این که وضع مالی‌اش رو به راه شد و ۹ سال بعد از عروسی مان یک شرکت راه انداخت. خانه و ماشین خرید و و هیچ مشکلی نداشتم تا این که یک‌دفعه یحیی ناپدید شد و وقتی شاکیان یکی یکی در خانه آمدند، فهمیدم شوهرم از آنها کلاهبرداری کرده است. پلیس نتوانست یحیی را دستگیر کند، او قاچاقی از ایران رفت. بعد از آن طلبکاران خانه و ماشین و هر چیز دیگری را که داشتیم و در واقع به نام

زندگی فرزانه پراز فراز و فرود بوده و روزهایی رسیده که در احساس خوشبختی غرق بوده و شب‌ها نیز از فرط اندوه با چشمان گریان به بالین رفته است. او یک خواهر و برادر دارد و اتهامش حمل مواد مخدر است. خودش اعتیاد دارد و این بیماری در دیگر اعضای خانواده‌اش هم دیده می‌شود. او می‌گوید: «خواهرم هم مواد می‌کشد. من اولش تریاک مصرف می‌کردم. خواهرم که از من بزرگ‌تر است باعث اعتیاد من به شیشه شد. مادرم هم اعتیاد دارد».

فرزانه وقتی به گذشته و دوران کودکی‌اش برمی‌گردد، چیزی غیر از دعوای پدر و مادر و کتک‌کاری‌های آنها به یادش نمی‌آید: «همیشه در خانه مان دعوا بود؛ با مادرم داد می‌زد یا پدرم، آخرش هم طلاق گرفتند. آن موقع من ۱۱ سالم بود. خواهر و برادرم پیش پدرم رفتند و من هم با مادرم ماندم، البته انتخاب خودمان نبود خود پدر و مادرم بچه‌ها را تقسیم کردند».

زن جوان داستان زندگی‌اش را این‌طور ادامه می‌دهد: «زندگی بدی بود، اصلاً احساس خوبی نداشتم تا این که در راه مدرسه با یحیی آشنا شدم و دوست شدیم. از او خوشم می‌آمد، برای همین

با خودروی شعله‌ور چه کنیم؟

اگر خودروتان ناگهان شعله‌ور و طعمه حریق شد چه می‌کنید؟ کارشناسان ایمنی هشدار می‌دهند هر نوع بوی دود که از زیر در پوش و قسمت موتور یا سرنشینان به مشام برسد می‌تواند نشانه‌ای از آتش‌سوزی باشد. اگر در حین حرکت هستید و چنین اتفاقی بیفتد سریعاً در محل امن و بازی که خالی از مردم باشد توقف، موتور را خاموش و همه سرنشینان را از اتومبیل خارج کنید. در صورتی که آتش‌سوزی نزدیک مخزن سوخت خودرو بود به اندازه کافی از ماشین فاصله بگیرید و آتش‌نشانی را خبر کنید و اگر آتش‌سوزی از باک ماشین فاصله داشت یا سرنشینانی در خودرو به دام افتاده بود باید سعی کنید آتش را کنترل کنید.

هرگز برای ماشین‌هایی که دچار آتش‌سوزی شده است از آب استفاده نکنید. در صورتی که آتش‌سوزی در اثر سوختن گازوئیل یا روغن باشد آتش روی آب شناور می‌شود و گسترش خواهد یافت. اگر کپسول آتش‌نشانی شیمیایی خشک در ماشین ندارید می‌توانید با پرتاب کردن خاک، ماسه، برف یا پتوی بزرگ یا لباس روی آتش آن را خاموش کنید.

هشدار



نظر و پیشنهاد خود را به نشانی: تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، روزنامه جام‌جم یا پست الکترونیکی tapeh@jamejamonline.ir بفرستید

یا به شماره ۳۰۰۱۱۲۱۹ پیامک بزنید